

کتاب جدید

فارسی ادب

برای

کلاسِ نهم و دهم



پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ، لاہور

جملہ حقوق بحق پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ، لاہور محفوظ ہیں۔

تیار کردہ : پنجاب ٹیکسٹ بک بورڈ، لاہور

تقریباً ثانی شدہ قومی ریویو کمیٹی وفاق وزارت تعلیم حکومت پاکستان

مصنفین ڈاکٹر خالدہ آفتاب

محمد خان کلیم

نواز علی شیخ

غلام معین الدین نظامی

مدیر : ڈاکٹر آفتاب اصغر

نگران طباعت : ریاض حسین ، خانم شگفتہ صابر

کمپوزنگ : بہ تعاون خانہ فرہنگ جمہوری اسلامی ایران - لاہور

پبلشرز : وہاب پبلی کیشنز لاہور

پرنٹرز : فریش ریڈرز پرنٹرز، ہندروڈ لاہور

به نام خدا بخشنده مهربان

فهرست

۱	حمد	۵۱
۲	نعت	۵۲
۳	ایفای عهد	۵۳
۴	حضرت فاطمة الزهراء	۵۴
۵	گفتگوی تلفنی	۵۵
۶	محمد بن قاسم	۵۶
۷	از تو خواهم یک نگاه التفات	۵۷
۸	عرفای شبه قاره	۵۸
۹	میوه فروشی	۵۹
۱۰	سرسید احمد خان	۶۰
۱۱	علم و هنر کیمیاست	۶۱
۱۲	در آرایشگاه	۶۲
۱۳	دمی بخندید	۶۳
۱۴	کفش فروشی	۶۴
۱۵	انتخاب از تذکرة الاولیاء	۶۵
۱۶	نیکی	۶۶
۱۷	علامه اقبال	۶۷
۱۸	قرآن مجید	۶۸
۱۹	لباس شوئی	۶۹
۲۰	وظیفه شناسی	۷۰
۱	(نظم)	۵۱
۳	(نظم)	۵۲
۵		۵۳
۷		۵۴
۱۰	(مکالمه)	۵۵
۱۴		۵۶
۱۸	(نظم)	۵۷
۲۰		۵۸
۲۴	(مکالمه)	۵۹
۲۸		۶۰
۳۱		۶۱
۳۴	(مکالمه)	۶۲
۳۷		۶۳
۴۰		۶۴
۴۴		۶۵
۴۷	(نظم)	۶۶
۴۹		۶۷
۵۲	(نظم)	۶۸
۵۴	(مکالمه)	۶۹
۵۷		۷۰

62	قائد اعظم محمد علی جناح	۲۱
66	حکایات سعدی	۲۲
70	(نظم) ای مادر عزیز که جانم فدای تو	۲۳
72	(مکالمه) پستخانه	۲۴
75	سخنان خواجه عبداللہ انصاری	۲۵
77	(نظم) باز شد دیدگان من از خواب	۲۶
80	مقررات عبور و مرور	۲۷
84	بانوان معروف در تاریخ مسلمانان شبه قاره	۲۸
88	آداب طعام خوردن	۲۹
91	حقوق مادر و پدر	۳۰
94	مطب پزشکی	۳۱
98	کلمات بزرگان	۳۲
100	(مکالمه) دو قطعه از اشعار علامه محمد اقبال	۳۳
103	(مکالمه) ایستگاه راه آهن	۳۴
107	شگفتی های طبیعت	۳۵
110	میازار موری که دانه کش است	۳۶
113	میهن دوستی	۳۷
116	اسراف نکنیم	۳۸
120	(نظم) قدرت خدا	۳۹
122	ز گهواره تا گوردانش بجوی	۴۰
125	(مکالمه) در بانک	۴۱
127	(نظم) دعا	۴۲

کوڈ نمبر	ایڈیشن	طباعت	تعداد اشاعت	قیمت
XLV/AL	1	18	5000	30

بسم اللہ الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان

حمد

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو نامه کی گنم باز
ای یاد تو مونس روانم
جز نام تو نیست بر زبانم
هم قصه نانموده دانی
هم نامه نانوشته خوانی
ای عقل مرا کفایت از تو
جستن زمن و هدایت از تو

بی یاد تو آم نفس نیاید
بایاد تو یاد کس نیاید

(نظامی گنجوی)

فرهنگ

سرآغاز : آغاز کلام، ابتدائی	نامه : خط، کتاب
کئی : کب، کیے	مونس : دوست، ساتھی
روانم : میری روح	نانموده : مچھا ہوا، مخفی، پوشیدہ
دانی : تو جانتا ہے	نانوشته : جو لکھا ہوا نہ ہو

کفایت : کافی ہوتا

نَفَس : سانس

خوانی : توڑھ لیتا ہے

جُستَن : ڈھونڈنا، تلاش کرنا، جستجو

نیاید : نہ آئے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- معنی ”حمد“ چیست ؟

۲- شاعر بہ خدا چه گفته است ؟

۳- منظور از بیت چہارم چیست ؟

۴- ما چرا ہر کاری را بانام خدا آغاز می کنیم ؟

۵- چه کسی مونس روان ما است ؟

۶- یہ حمدزبانی یاد کیجیے۔

۳- ذیل کے الفاظ پر اعراب لگائیے :

بہترین ، مونس ، عقل ، کفایت ، نفس

۴- نیچے دیے گئے افعال کے مصادر لکھیے :

بازکنم ، دانی ، خوانی ، نیاید

۵- نیچے دیے گئے الفاظ کے مترادفات بتائیے :

نام ، آغاز ، مونس ، قصہ ، روان

۶- تیسرے شعر کی مفصل اردو تشریح کریں۔

نعت

نسیم! جانبِ بطحا گذر گن
 ز احوالم محمد را خبر گن
 بپیر این جان مشتاقم در آن جا
 فدای روضۂ خیر البشر گن
 تویی سلطانِ عالم یا محمد
 ز روی لطف سویی من نظر گن
 ز ہجر تو دلم صد پارہ گشتہ
 بہ وصلِ خویش جان را تازہ تر گن
 مشرف گرچہ شد جامی ز لطفش
 خدایا این کرم بار دیگر گن
 (مولانا جامی)

فرہنگ

نسیم : اے ہوا، اے بادِ صبا
 ز روی لطف : از راہِ کرم
 صد پارہ : سوکڑے
 بطحا : ایک وادی کا نام جس میں مکہ معظمہ واقع ہے
 ز احوالم : میرے حالات سے
 بپیر : لے جا (برون - مصدر) فعل امر

تمرین

- ۱- یہ نعت زبانی یاد کیجیے۔
- ۲- جُدا یا اور نسیم میں الف نداء استعمال کیا گیا ہے۔ اسی طرح کے پانچ الفاظ لکھیے۔
- ۳- پہلے دو شعروں کو فارسی نثر میں لکھیے۔
- ۴- جانِ مشتاق، روضۂ حیر البشر، سلطانِ عالم، حجرِ تو، وصلِ خویش کس قسم کے مرکبات ہیں؟
- ۵- مقطع سے کیا مراد ہے؟ اس نعت کے مقطع کی اُردو میں تشریح کریں۔

ایفای عهد

ایفای عهد والا ترین خصوصیت انسانی و مهم ترین نشانه اسلام است. اگر ما به کسی قولی بدهیم و آن را ایفاء نکنیم، خیلی بد است. آدم بدقول، اعتبارش را از دست می دهد و هیچکس او را دوست ندارد.

خداوند بزرگ و برتر در قرآن مجید فرموده است:

“وعدہ ہا را ایفاء کنید، درباره اینها حتماً پُر سیدہ خواهد شد“

حضرت پیغمبر اکرمؐ نیز ایفای عهد را خیلی اهمیت می داد. او بدقولی را نشانه نفاق می دانست و می گفت:

“کسی کہ وعدہ ہا را وفا نمی کند، بی دین است“

وی در تمام زندگی، ہر پیمانی کہ می بست، با ہمہ توان خود بہ ایفای آن می گوشید.

عبداللہ بن ابی الحمساء یک تاجر یہودی بود. پیغمبر اکرمؐ با او خرید و فروش می کرد. روزی وی بہ آنحضرتؐ گفت:

“اینجا منتظر من باشید، همین الان می آیم!“

عبداللہ قولی را کہ بہ پیغمبرؐ دادہ بود، فراموش کرد و دیگر برنگشت. بعد از سه روز تصادفاً از آنجا رد شد و دید آنحضرتؐ همانجا منتظر او است. خیلی شرمندہ و پشیمان شد. جالب تر این کہ پیغمبرؐ بہ او چیزی نگفت و با چہرہ ای خندان با او ملاقات کرد. عبداللہ از رفتار فوق العادہ آنحضرت تحت تاثیر قرار گرفت و مسلمان شد.

ما باید از اُسوۂ حسنۂ پیغمبرؐ پیروی کنیم و هیچوقت بدقولی نکنیم.

(معین نظامی)

فرہنگ

ایفای عہد : وعدہ پورا کرنا، وعدے کی پابندی	والا ترین : عظیم ترین
مہم ترین : سب سے اہم	نشانہ : نشانی، علامت
قول دادن : وعدہ کرنا	از دست دادن : کھو بیٹھنا، ضائع کر دینا
حتماً : یقیناً، لازمی طور پر	پُرسیدہ خواہد شد : پوچھا جائے گا
پیمان بستن : وعدہ کرنا	با ہمتے توان خود : اپنی پوری کوشش سے
خرید و فروش : خرید و فروخت	تصادفاً : اتفاقاً
رد شد : گزرا	رفتار : رویہ، سلوک
فوق العادہ : غیر معمولی	ہیچوقت : کسی وقت بھی
تحت تاثیر قرار گرفت : متاثر ہوا	
ہمیں الآن : ابھی، اسی وقت ، تھوڑی دیر میں	
جالب ترین کہ : دلچسپ/عجیب بات یہ ہے کہ	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

- ۱- اہمیتِ ایفای عہد چیست ؟
- ۲- آیا آدم بد قول ، آدم خوبی است ؟
- ۳- عبد اللہ کہ بود و چرا با پیغمبر بد قولی کرد ؟
- ۴- رفتارِ پیغمبر با او چہ بود ؟
- ۵- عبد اللہ پشیمان شد و چہ کرد ؟

حضرت فاطمة الزهرا

حضرت فاطمة الزهرا دختر محبوب سرور کونین حضرت محمد و همسر عالی مقام شریف خدا حضرت علی مرتضی و مادر گرامی سرداران جوانان جنت ، حضرت امام حسن و امام حسین بودند.

حضرت زهرا در سال پنجم بعد از بعثت حضرت پیغمبر در مکه معظمه به دنیا آمدند. هنوز پنج ساله بودند که مادر مهربان خود حضرت خدیجه را که ذکر خیرشان را در کتاب سال گذشته خوانده اید ، از دست دادند.

پیغمبر اکرم ایشان را خیلی دوست داشتند و درباره ایشان می فرمودند.

”فاطمه پاره جگر (تن) من است کسی که او را ناراحت می کند مرا ناراحت می کند.“ می گویند کسی از ام المومنین حضرت عایشه پرسید که رسول چه کسی را از همه بیشتر دوست داشتند ، فرمودند :

”از میان زنان فاطمه و از میان مردان حضرت علی را“

وقتی حضرت پیغمبر اکرم حضرت فاطمه الزهرا را به عقد حضرت علی ابن ابیطالب در آوردند به دختر محبوب خود نصیحت فرمودند :

”فاطمه شوهرت بسیار خوب است. رضایت او رضایت خدا و رسول است.“

حضرت زهرا نیز پس از ازدواج با حضرت علی هیچوقت این نصیحت را فراموش نکردند و همیشه رضای شوهر را رضای خدا و رسول دانستند :

گم رضایش در رضای شوهرش

زندگی روزانه حضرت فاطمه بسیار سخت بود. ایشان تمام کارهای خانه را بدون کمک کنیزی خودشان انجام می دادند و با وجود کارهای زیاد هیچوقت از یاد خدا غافل نبودند :

”آن اذہب پروردہ صبر و رضا

آسیا گردان و لب قرآن سرا“

حضرت عائشہؓ می فرمایند :

”من هیچکس را راستگو تر از فاطمہؓ ندیدم و نہ کسی را دیدم کہ از لحاظ گفتار و

کردار بیشتر از او مشابہ بہ رسول خدا باشد۔“

حضرت فاطمہ الزہراءؓ بہترین نمونہ برای بانوان جہان بودند۔ چنانکہ علامہ اقبالؒ

می گوید :

مزرع تسلیم را حاصل بقولؑ

مادران را اسوہ کامل بقولؑ

(دکتر خالدہ آفتاب)

فرہنگ

ہمسر : بیوی

از دست دادن : کھودینا

ناراحت کردن : اذیت دینا، تنگ کرنا

بہ عقد دادن : نکاح میں دینا

رضایت : رضامندی

ازدواج : شادی

سخت : مشکل

بدون کمک : بغیر مدد کے

ہیچوقت : کبھی

راستگو : سچا

مشابہ : مانند

مزرع تسلیم : تسلیم و رضا کی کیفیت

بانو : خاتون

حاصل : پیداوار

اسوہ : نمونہ ، مثال

ادب پروردہ صبر و رضا : صبر و رضا کے ماحول میں پرورش یافتہ

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- حضرت فاطمہؑ کہہ بود ؟

۲- حضرت پیغمبرؐ دربارہٗ حضرت فاطمہؑ چہ فرمود ؟

۳- حضرت عائشہؓ دربارہٗ حضرت فاطمہؑ چہ فرمود ؟

۴- حضرت پیغمبرؐ بہ حضرت فاطمہؑ چہ نصیحت کردند ؟

۵- زندگی حضرت زہراءؑ چطور می گذشت ؟

۲- دختر محبوب ، سرور کونین اور شیر خدا کیے مرکبات ہیں۔

اس سبق میں استعمال ہونے والے ایسے ہی دوسرے مرکبات کی نشاندہی کیجیے۔

۳- ان الفاظ پر اعراب لگائیے :

زہراء ، کونین ، بعثت ، عقد ، مزرع ، اسوۂ ، کامل

۴- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- حضرت فاطمہؑ ، پیغمبر اکرمؐ کی محبوب بیٹی تھیں۔

۲- وہ بعثت پیغمبر کے پانچویں سال میں پیدا ہوئیں۔

۳- آنحضرتؐ نے فرمایا : جو ان کو تکلیف پہنچائے گا وہ مجھے تکلیف پہنچائے گا۔

۴- وہ مجسمہ صبر و رضا تھیں۔

۵- وہ دنیا بھر کی خواتین کے لیے بہترین نمونہ تھیں۔

گفتگوی تلفنی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دخترش پروین در اتاق غذا خوری مشغول صرف غذا هستند. صدای زنگ تلفن به گوش می رسد. طاهر فوری بلند می شود و گوشی را بر می دارد.)

طاهر: بله بفرمایید. با چه کسی کار دارید ؟

ناشناسی: بنده با آقای ارشد کار دارم. ممکن است با ایشان صحبت کنم.

طاهر: (با تعجب) آقای ارشد! ببخشید آقا. اینجا منزل آقای بشیر است. شما عوضی گرفتید.

ناشناسی: خیلی عذر می خواهم. مگر اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۴ نیست ؟

طاهر: نخیر آقا اینجا شماره ۷۲۵۲۵۳۵ است.

ناشناسی: آقا خیلی معذرت می خواهم که مزاحم شما شدم.

طاهر: خواهش می کنم. مانعی ندارد.

(طاهر همینکه گوشی را می گذارد، دوباره زنگ تلفن به صدا در می آید)

طاهر: الو..... الو..... آقا صدای شما نمی رسد. ببخشید درست متوجه نشدم.

لطفاً یک کمی بلند تر حرف بزنید. سلام عمو جان بلی من طاهر هستم. عمو جان!

خیلی ببخشید، من صدای شما را نشناختم بودم. حالان چطور است ؟ چشم!

گوشی خدمتتان باشد تا مامان را صدا کنم. مامان جان! زود بیایید، عمو جان از

کویته تلفن می کنند.

(خانم بشیر با عجله می آید و گوشی را بدست می گیرد)

خانم بشیر: سلام ظهیر جان! حالت چطور است ؟ چه طور شد که امروز یادی

از ما کردی ؟

آقای ظهیر: سلام زنِ برادر. باور کنید ما همیشه به یاد شما هستیم. مثل اینکه تلفن شما درست کار نمی کند. من چندین بار تلفن کردم ولی تلفن شما همیشه اشغال است.

خانم بشیر: راست می گویی. اخیراً تلفن ما از کار افتاده بود. خوب از کوچولوها چه خبر؟

آقای ظهیر: الحمد للّٰه همه شان خوبند. سلام می رسانند و مشتاق دیدار شما هستند.

خانم بشیر: خوش به حال ما. قدمتان روی چشم. تا کی می آید؟

آقای ظهیر: انشاء اللّٰه تا جمعه آینده خدمتتان می رسیم.

خانم بشیر: همه با کمال اشتیاق چشم براه شما هستیم. مخصوصاً برادرت خیلی دلش برایت تنگ شده است.

آقای ظهیر: حال برادر جان چطور است؟ می توانم با ایشان صحبت کنم؟

خانم بشیر: متأسفانه ایشان تب دارند. تازه به خواب رفته اند. می خواهید بیدارشان کنم؟

آقای ظهیر: نخیر، راضی به زحمتشان نیستم. هر وقت بیدار شدند لطفاً از قول من سلام برسانید و از طرف من احوال پرسی کنید.

انشاء اللّٰه دو روز دیگر من شخصاً از ایشان احوال پرسی می کنم. خوب حالا اجازه می خواهم.

خانم بشیر: خدمت عروس خانم سلام برسانید و بچه ها را ببوسید.

آقای ظهیر: چشم. خدا حافظ.

خانم بشیر: خدا نگهدار شما.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

اتاق غذا خوری : کھانے کا کمرہ	زنگِ تلفن : ٹیلیفون کی گھنٹی
بہ گوش می رسد : کان میں پہنچتی ہے	گوشی : ریسیور
صحبت : گفتگو	ببخشید آقا : جناب معاف فرمائیے گا
مذلل : مکان (گھر)	ناشناسی : ایک اجنبی، ایک ناواقف
عوضی گرفتید : غلط نمبر مل گیا ہے	مگر اینجا : کیا یہ جگہ
مانعی نیست : کوئی بات (رکاوٹ) نہیں	بہ صدا در آمدن : بج اٹھنا
متوجه نشدم : میں سمجھا نہیں	لطفاً : براہ کرم
مامان : امی	صدا کنم : آواز دوں/دیتا ہوں
زن برادر : بھابی	اشغال : مصروف
اخیراً : پچھلے دنوں، حال ہی میں	از کار افتادن : خراب ہو جانا
عروس خانم : دلہن بیگم، بہورانی	کوچولوہا : مجھے مئے
چہ خبر : کیا حال (ہے) ؟	دیدار : ملاقات
خوش بحالی ما : ہماری خوش قسمتی ہے	با کمال اشتیاق : نہایت شوق کے ساتھ
تازہ : ابھی ابھی	نخیر : نہیں، جی نہیں
احوال پرسی : مزاج پرسی	دو روز دیگر : دو روز تک
شخصاً : بذاتِ خود	چشم براہ ہستیم : ہم آپ کے منتظر ہیں
چشم : جی بہت اچھا، سرچشم	
مزاحم شما شدم : میں آپ کے لیے باعثِ مذمت ہوا۔ میں آپ کے کام میں حائل ہوا۔	

خواہش می کنم : میں خواہش کرتا ہوں، میری خواہش ہے (کہ آپ ایسا خیال نہ کیجیے)
 یک کمی بلند تر حرف بزنید : قدرے اونچی آواز سے بولے۔
 گوشی خدمتتان باشد : ریسور تھاے رکھیے (ہولڈ رکھیے)
 مثل اینکه : ایسا معلوم ہوتا ہے جیسے شاید، لگتا ہے۔
 قدمتان روی چشم : آپ کے قدم ہمارے سر آنکھوں پر
 دلش تنگ شدہ است : اس کا دل اداں ہو گیا ہے

محمد بن قاسم

دوره خلافت ولید بن عبدالملک اموی (۸۶-۵۹۶) در تاریخ اسلام دوره طلائی فتوحات محسوب می شود. زیرا درین دوره، فاتحان بزرگی مانند موسی بن نصیر، طارق بن زیاد، قتیبه بن مسلم و محمد بن قاسم به ظهور رسیدند و در نتیجه شجاعت فوق العاده آنها، قاره افریقا، اسپانیا، ترکستان و سند جزو قلمرو اسلامی گردید و عظمت و شوکت اسلام به اوج کمال رسید.

جوان ترین این قهرمانان مسلمان، محمد بن قاسم بوده است که در شانزده یا هفده سالگی سند را تسخیر کرد و نخستین بار پرچم اسلام را در این سرزمین بلند ساخت. فتح سند بدین قرار است:

راجای سراندیپ به منظور ایجاد روابط دوستانه با خلیفه اموی هدایای گرانبهائی با کشتی مخصوصی ارسال داشت. عده ای از کسانی که نازه مشرف به اسلام شده بودند برای ادای فریضه حج عازم مکه بودند. همینکه کشتی به بندر "دیبول" رسید، دزدان دریائی آن را به غارت بردند و مسافران را همراه با زنان و بچه هایشان اسیر ساختند. می گویند در آن حال یکی از زنان اسیر مسلمان فریاد زد: "ای حجاج اکجائی؟"

چون این خبر به حجاج ابن یوسف والی عراق رسید، قاصدی نزد راجا داهر فرستاد و اموال و اسیران را ازو باز خواست داهر جواب داد: "من دسترسی به دزدان دریائی ندارم. شما خودتان هر چه می خواهید بکنید."

حجاج از این پاسخ گستاخانه بر آشفت و برادر زاده خود محمد بن قاسم را به منظور فتح سند با لشکری گران بدان طرف فرستاد.

محمد بن قاسم از راه سیستان و مکران داخل خاگ سند شد و دیبول را محاصره کرد.

پس از نبرد سختی وی اسیران مسلمانان را رها ساخت.

پس از آن او به قلعه نیرون حمله ور شد و محصوران قلعه را مجبور به تسلیم کرد. سپس از رود مهران گذشت و با لشکر گران راجا داهر رو به رو گردید. داهر درین نبرد به قتل رسید. و لشکریانش پراکنده شدند. پس از آن تمام شهرهای بزرگ سند مانند برهن آباد و مولتان یکی پس از دیگری به دست وی افتاد و سراسر سند تحت تصرف مسلمانان درآمد.

با حمله محمد بن قاسم به سند در سال ۵۹۲، باب تازه ای در تاریخ شبه قاره پاکستان و هند آغاز گردید و راهی برای فاتحان بعدی مانند سلطان محمود غزنوی (۳۸۷-۵۴۲۱) و سلطان شهاب الدین محمد غوری (۵۹۹-۶۰۲) باز شد و سرانجام توسط سلطان قطب الدین ایبک در سال ۶۰۲ سلطنتی با شکوه اسلامی در آن دیار به وجود آمد و این سلطنت تا ۵۱۲۷۴ / ۱۸۵۷ م ادامه داشت. بعد از آن انگلیس ها نود سال درین سرزمین حکومت کردند.

در سال ۱۹۴۷ م قسمت شمال غربی و شرقی شبه قاره دوباره به صورت "پاکستان" درآمد. ازین جهت محمد بن قاسم را می توان مؤسس دولت اسلامی در شبه قاره پاکستان و هند دانست.

مسلمانان این دیار، محمد بن قاسم را با احترام فراوان یاد می کنند و او را قهرمان ملی خود می شمارند. زیرا در واقع او بود که درین شبه قاره سلطنت اسلامی را بنای نهاد.

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

دورہ : دور، عہد، زمانہ	قارہ : براعظم
تاریخ نظامی : فوجی تاریخ	اوج کمال : انتہائی عروج
محسوب می شود : شمار ہوتا ہے	قہرمان : ہیرو، مجاہد
فوق العادہ : بہت زیادہ، غیر معمولی	بہ منظور ایجاد : قائم کرنے کے لیے
سرانڈیپ : سری لنکا	کشتی : بحری جہاز
عدہ ای : ایک گروہ، کچھ لوگ	ہمینکہ : جونہی، جیسے ہی
دزدان دریائی : سمندری ڈاکو	بہ غارت بردند : انھوں نے لوٹ لیا
برآشفٹ : وہ ناراض ہو گیا، بھڑک اٹھا	نبرد : جنگ، لڑائی
رود مہران : دریائے سندھ	پراکندہ شدند : وہ بکھر گئے، منتشر ہو گئے
باب نوینی : ایک نیا باب	ادامہ داشت : قائم رہی
موسس : بانی	دولت : حکومت، سلطنت
شبہ قارہ : برصغیر	

مجبور / وادار بہ تسلیم کرد : ہتھیار ڈالنے پر مجبور کر دیا۔
 بندر دیبول : ریل کی بندرگاہ جو موجودہ کراچی کے قریب واقع تھی

تمرین

۱- مندرجہ ذیل سوالات کے فارسی میں جواب دیجیے۔

- ۱- فاتحان بزرگ دورہ خلافت ولید بن عبدالملک کہ بودند ؟
 - ۲- جوان ترین این فاتحان بزرگ کہ بود ؟
 - ۳- اولین فاتح مسلمان سند کہ بود ؟
 - ۴- علت و نتیجه حملہ محمد بن قاسم بہ سند چہ بود ؟
 - ۵- چہ کسی از سلاطین اسلام در شبہ قارہ پاکستان و ہند سلطنت اسلامی را بہ وجود آورد ؟
-

از تو خواهم یک نگاہ التفات

شش جہت روشن ز تاب روی تو
 تُرک و تاجیک و عرب ہندوی تو
 در جہان شمع حیات افروختی
 بندگان را خواجگی آموختی
 فرخ آن شہری کہ تو بودی در آن
 ای خُتک خاکی کہ آسودی در آن
 از تو ما بیچارگان را ساز و برگ
 و ا رہان این قوم را از ترس مرگ
 گرد تو گردد حریم کائنات
 از تو خواهم یک نگاہ التفات
 از تو بالا پایۂ این کائنات
 فقر تو سرمایۂ این کائنات
 ای پناہ من حریم کوی تو
 من بہ امیدِ رمیدم سوی تو

(علامہ محمد اقبالؒ)

فرہنگ

تاجیک : تاجکستان کا رہنے والا	خاک : سرزمین
ہندو : غلام	حریم : چار دیواری
بندگان : بندہ کی جمع (غلام)	بیچارگان : جمع بیچارہ، بے بس

خواجگی : آقائی، مالکیت، سرداری	ساز و برگ : ساز و سامان، مال و اسباب
فرخ : مبارک	وارھان : نجات والا
خُنک : کلمہ، تمسین، آفرین	ترس : خوف
آسودی : تونے آرام کیا	التفات : توجہ
رمیدم : میں بھاگ کر آیا	

تمرین

۱۔ مندرجہ ذیل سوالات کے فارسی میں جواب دیجیے۔

- ۱۔ شش جہت از ناب روی چه کسی روشن است ؟
- ۲۔ از چه کسی پایہ کائنات بالا شد ؟
- ۳۔ چه کسی بندگان را خواجگی آموخت ؟
- ۴۔ شاعر از حضرت محمدؐ برای قوم خود چه خواسته است ؟
- ۵۔ شاعر از آنحضرتؐ چه می خواهد ؟
- ۲۔ ان نعتیہ اشعار کو زبانِ یاد کیجیے۔
- ۳۔ پہلے پانچ اشعار کو نثر میں تبدیل کیجیے۔
- ۴۔ واحد کے جمع اور جمع کے واحد لکھیے :

جہت ، بندگان ، بیچارگان ، ترک ، عرب

۵۔ از ، را ، بر کس قسم کے کلمات ہیں۔ ایسی چند اور مثالیں بیان کیجیے۔

۶۔ متضاد الفاظ بتائیے :

روشن ، خواجگی ، حیات ، مرگ ، بالا ، فقر ، اُمید

عرفای شبه قاره

عرفاء، کلمه عربی و جمع "عارف" است. عارف کسی است که به جز خدا به کسی بستگی ندارد. به جز خدا از هیچکس نمی ترسد. حتی هراسی از مرگ هم ندارد. هم خود را می شناسد و هم خدا را. حقیقت دنیا را خوب درک می کند و دل بدین جهان گذشتنی، نمی بندد. به مال و زر و جاه و منصب دنیا علاقه ای ندارد. دنیال حرص و هوا نمی رود. همیشه در فکر آخرت است. با مردم مستقیماً در ارتباط است. هیچکس را اذیت نمی کند. بدی هیچکس را نمی خواهد و پیوسته برای اصلاح جامعه کوشش می کند. وجود عرفاء نعمت بزرگ خدا است.

این حقیقت است که دین اسلام در شبه قاره توسط عرفاء پیشرفت کرد. عرفایی مانند حضرت سید علی هجویری، حضرت خواجه معین الدین چشتی اجمیری و امیر کبیر حضرت سید علی همدانی به این سرزمین آمدند. از دعوت و ارشاد اینها هزاران نفر از کفار و مشرکین، حلقه به گوش اسلام شدند. حضور هر یک از اینها، شخصاً یک نهضتی بود که سرنوشت این منطقه را به کلی عوض کرد. نقش مهم اینها در راه اشاعه اسلام در شبه قاره فراموش کردنی نیست. مهمترین اینها عبارتند از: بابا فرید الدین شکر گنج، خواجه نظام الدین اولیاء، شیخ بهاء الدین زکریا، مخدوم جهانیان جهان گشت، حضرت میاں میر، حضرت مجدد الف ثانی و خواجه سید محمد گیسو دراز.

این عرفاء دوستدار مردم این دیار و از مشکلات آنها آگاه بودند. اینها به دور ترین نقاط این سرزمین نیز رسیدند. هر جا که رفتند، مدرسه ها ساختند و خانقاه هائی بنا کردند که هر یک از آنها کار یک دانشگاه علم و ادب و عرفان را انجام داد. اینها با مردم محروم پیوستگی های نزدیکی داشتند و در میان آنها عوامانه زندگی کردند.

بعضی از عرفاء به زبان های منطقه ای و محلی شعر هم سرودند. شعر عارفانه اینها به مردم این نواحی تاثیر زیادی گذاشت. مردم منظومه های این بزرگ مردان را تاکنون نیز خیلی دوست دارند و شیفته سادگی و صمیمیت آنها هستند.

در پنجاب بابا فرید، شاه حسین، بلھے شاہ، سلطان باھو، خواجہ غلام فرید و میان محمد بخش، در سرحد رحمان بابا، در سند سچل سرمست و شاه عبداللطیف بہتانی، در بلوچستان شہ مرید و توکلی مست و در کشمیر آلہ عارفہ از قبیل همان عارفانی بودند کہ شعر عرفانی آنها جاودانی است.

(معین نظامی)

فرہنگ

ہراس : خوف، ڈر	ہستگی : وابستگی، تعلق
بدین : پر این، اس سے	درک می کند : سمجھتا ہے
علاقہ : تعلق، دلچسپی	گذشتنی : فانی
مستقیماً : براہ راست	دنباں : پیچھے
بدی : برائی	در ارتباط است : رابطہ رکھتا ہے
پیوستہ : ہمیشہ	جامعہ : معاشرہ
پیشرفت : ترقی	توسط : کے ذریعے
شخصاً : ذاتی طور پر، اپنی ذات میں	دعوت و ارشاد : تبلیغ، رشد و ہدایت
سرنوشت : تقدیر، مقدر	نہضت : تحریک

عوض کرد : تبدیل کیا	به کلی : مکمل طور پر
اشاعه : اشاعت، فروغ	نقش مهم : اہم کردار
نقاط : مقامات، علاقے	فراموش کردن نیست : ناقابل فراموش ہے
مردم محروم : غریب اور مظلوم لوگ	دانشگاه : یونیورسٹی
عوامانہ : عوام کی طرح	پیوستگی های نزدیکی : قریبی رابطے
محلی : مقامی	منطقه ای : علاقائی
منظومہ ہا : نظمیں، کلام	نواحی : ٹاپیک کی جمع، علاقے
تاکنون نیز : اب تک بھی	بزرگ مردان : عظیم لوگ
جاودانی : لافانی	شیفته : شیدائی، گرویدہ
	صمیمیت : خلوص

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

- ۱- عارف چہ کسی است ؟
- ۲- اسلام در شبہ قارہ چطور پیشرفت کرد ؟
- ۳- عرفای شبہ قارہ با مردم چطور رفتار می کردند ؟
- ۴- شعر عارفانہ چیست ؟
- ۵- وہ عارف شبہ قارہ را نام ببرید۔

۲- ذیل کے مرکبات کی نشاندہی کیجیے۔

حقیقتِ دنیا ، جہانِ گذشتنی ، اصلاحِ جامعہ ، نقشِ مہم ، مردمِ محروم

۳- اس سبق میں سے ” فعلِ حال “ تلاش کر کے الگ لکھیے۔

۴- واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائیے :

عرفا ، دل ، مال ، جامعہ ، منطقہ ، نقاط ، دانشگاه ، مظلومہ ہا ، بزرگِ مردان ، آنہا

۵- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- سچا صوفی خدا کے سوا کسی سے نہیں ڈرتا۔

۲- وہ خواہشِ نفس کی پیروی نہیں کرتا۔

۳- برصغیر میں اسلام کی اشاعت میں صوفیاء نے اہم کردار ادا کیا۔

۴- کچھ صوفیاء نے مقامی زبانوں میں شعر بھی کہے ہیں۔

۵- یہ صوفیاء عوام کی طرح زندگی گزارتے تھے۔

میوه فروشی

(عصر شنبه سایر اعضای خانواده دور تختخواب آقای بشیر نشسته اند و درباره موضوعات مختلف حرف می زنند)

خانم بشیر: (رو به شوهرش) راستی یادتان هست فردا ظهیر جان و خانمش با بچه ها از کویته می آیند.

آقای بشیر: چرا یادم نباشد؟ از روزی که شنیده ام، روز شماری می کنم.

طاهر: پدر جان! در صورتیکه حالتان خوب نیست، این وظیفه من است که تمام کارهای تان را خودم انجام بدهم.

آقای بشیر: آفرین پسرم. من از شما همین انتظار را دارم. پروین را هم همراه خود ببرید و برایش یک جفت کفش نو بخرید.

طاهر: چشم پدر جان! مطمئن باشید.

پروین: برادر جان! من آماده هستم.

طاهر: خیلی خوب! بفرمائید برویم.

(بعد از چند دقیقه خانم بشیر و بچه ها به خیابان قانداغظم می رسند)

خانم بشیر: (رو به راننده) شما ماشین را رو به روی شیزان پارک کنید.

راننده: چشم خانم.

(خانم بشیر و طاهر و پروین به یک میوه فروشی می روند)

میوه فروش: بفرمائید خانم! چه فرمایشی دارید؟

خانم بشیر: می خواستم میوه بخرم. چه میوه هائی دارید ؟
میوه فروش: خانم انگور، سیب، انار، موز، هلو و پرتقال تمام میوه های
فصل را دارم.

خانم بشیر: آقا! این سیب کیلویی چند می فروشید ؟
میوه فروش: کیلونی سی و دو روپیه
خانم بشیر: کیلویی سی و دو روپیه ؟ خیلی گران است. اگر کیلویی بیست و چهار
روپیه حساب کنید، دو کیلو می خرم.
میوه فروش: چون شما مشتری قدیمی هستید از شما کیلویی بیست و هشت روپیه
می گیرم. ازین کمتر نمی شود.

خانم بشیر: انبه را چطور حساب می کند ؟
میوه فروش: چندین نوع انبه دارم. جنس اعلاى انبه را کیلویی بیست و چهار روپیه
می فروشم ولی برای شما کیلونی بیست روپیه حساب می کنم. بفرمائید
چقدر بکشم ؟

خانم بشیر: آقا خیلی گران می فروشید !
میوه فروش: خانم چه کار کنم. همه چیز گران شده است.
خانم بشیر: لطفاً کیلونی هیجده روپیه حساب کنید. دو کیلو بکشید.
میوه فروش: خیلی خوب، شما راضی باشید. بفرمائید این دو کیلو انبه. دیگر چه
لازم دارید ؟

خانم بشیر: انگور چند است؟ نارسیدہ و ترش کہ نیست؟
 میوہ فروش: بخیر خانم. خوب رسیدہ و خیلی شیرین است. از شما کیلوئی بیست و
 چہار روپیہ حساب می کنم.
 خانم بشیر: اگر ارزان حساب کنید دو کیلو می خرم.
 میوہ فروش: بفرمائید، این ہم دو کیلو انگور، کیلوئی بیست و دو روپیہ، دیگر چہ
 می خواهید.
 خانم بشیر: دیگر کافی است. لطفاً حساب کنید. پول چقدر شد؟
 (خانم بشیر پول می پردازد)
 خانم بشیر: متشکرم آقا، خدا حافظ
 میوہ فروش: بہ سلامت، خوش آمدید
 (طاهر سبد پر از میوہ را بر می دارد و بہ طرف ماشین می رود)
 (دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

اعضای خانوادہ : افراد خاندان	میوہ فروشی : پھلوں کی دکان
وظیفہ : فرض	دور تخت خواب : بنگ کے گرد
انتظار : توقع	در صورتیکہ : جبکہ
بفرمائید برویم : آئیے چلیں	کنش : جوتا

ماشین : کار گاڑی	رو بروی : بالمقابل، سامنے
چشم خانم : بہتر ٹیگم صاحبہ	چہ فرمایشی دارید : کیا حکم ہے
انبہ : آم	موز : کیلا
ہلو : آڑو	پرتقال : مالٹا
فصل : موسم	کیلو : کیلوگرام (ایک ہزار گرام)
چند می فروشید : کتنے میں بیچتے ہیں؟	مشتوری : گاہک
چندین رقم : کئی قسم کے مختلف قیمت کے	چقدر یکشم : کتنے تولوں؟
چند است : کیا بھاؤ ہے؟	نارسیدہ : کچا
ترش کہ نیست : کھٹا تو نہیں	بفرمائید این ہم : لیجیے یہ ہے
دیگر : اور، مزید	سبد : ٹوکری
بہ سلامت (بروید) : سلامتی سے جائے، خیر سے جائے	
کیلو بی ہیجدہ روپیہ حساب کنید : کلو کے اٹھارہ روپے لگائیں۔	

سر سید احمد خان

سر سید احمد خان یکی از بزرگترین رهبران مسلمانان شبه قاره پاکستان و هند بود. او شخصی بود که با رهبری خود به مسلمانان زندگی تازه ای بخشید. او در سال ۱۸۱۷ م در دهلی چشم به جهان گشود. اسم پدرش سید محمد تقی بود. بزرگانش از عربستان به هرات در زمان شاه عالم و از آنجا به هندوستان آمدند.

سید احمد خان پس از تحصیلات وارد خدمت دولتی گردید. در نتیجه جنگ آزادی ۱۸۵۷ میلادی سلطنت مسلمانان در هند به دست انگلیسی ها خاتمه یافت و در تمام شعبه های زندگی به مسلمانان ضرر رسید. انگلیسی ها در مقابل مسلمانان همیشه از هندوان حمایت می کردند. سید احمد خان از این وضع ناراحت می شد.

به نظر او علت حمایت این بود که مسلمانان در تعلیم و تربیت نسبت به هندوان خیلی عقب بودند. بنابر این تصمیم گرفت که در آینده به اصلاح برادران مسلمان خواهد بکوشد.

برای اصلاح مسلمانان یک مجله ماهیانه به نام "تهدیب الاخلاق" راه اندازی نمود. به علاوه برای یاد آوری عظمت و شوکت گذشته مسلمانان درباره آثار تاریخی آنان کتابی به نام "آثار الصنادید" نوشت.

سید احمد در ۵۲ سالگی به انگلستان رفت و پیشرفت انگلیسی ها را مشاهده نمود و به این نتیجه رسید که اگر مسلمانان علوم جدید نمی خوانند، پیشرفت نخواهند کرد.

او در سال ۱۸۷۵ میلادی مانند دانشگاه های آکسفورد و کیمبریج، در علیگر دانشگاه اسلامی بنا کرد. دانشجویان این دانشگاه زمینه را برای تاسیس پاکستان هموار ساختند. دانشجویان آنجا علامه محمد اقبال و قائد اعظم محمد علی جناح را بسیار

دوست داشتند.

سید احمدؒ در سال ۱۸۹۸ میلادی پس از گذراندن زندگی بسیار درخشانی از این دنیا رحلت نمود. او مانند یک پزشک، معالج ملت بیمار خود بود.
(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

رہبر : رہنما، لیڈر	چشم بہ جہان گشود : دنیا میں آنکھ کھولی
تحصیلات : تعلیم	خاتمہ یافتن : ختم ہو جانا
ضرور رسیدن : نقصان پہنچنا	ناراحت شدن : پریشان ہونا
در نظر او : اس کی رائے میں	عقب : پیچھے
تصمیم گرفتن : فیصلہ کرنا	کوشیدن : کوشش کرنا
مجلہ ماہیانہ : ماہانہ رسالہ	
اجراء نمودن : جاری کرنا	یاد آوری : یاد دلانا
آثار تاریخی : تاریخی مقامات	در ۵۲ سالگی : ۵۲ سال کی عمر میں
آکسفورڈ : آکسفورڈ	کیمبریج : کیمبرج
پیشرفت کردن : ترقی کرنا	زمینہ ہموار ساختن : زمین ہموار کرنا
زندگی درخشانی : تابناک زندگی	
وارد خدمت دولتی گردید : سرکاری نوکری اختیار کی	

تمرین

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

- ۱- سر سید احمد خاںؒ کہہ بود ؟
- ۲- او کی چشم بہ جهان گشود ؟
- ۳- اسم پدرش چہ بود ؟
- ۴- او چہ کتابی دربارہ آثار تاریخی مسلمانان نوشت ؟
- ۵- اسم مجلہ ماہیانہ او چہ بود ؟
- ۶- سر سید احمد خاںؒ کی بہ انگلستان رفت ؟
- ۷- سر سید احمد خاںؒ پس از مشاہدہ پیشرفت انگلیسی ہا بہ چہ نتیجہ ای رسید ؟
- ۲- مندرجہ ذیل الفاظ کی جمع بنائیے :

رہبر ، بزرگ ، برادر ، اثر ، نتیجہ ، مسلمان ، دانشجو

۳- خالی جگہ پر کریں :

- ۱- او در سال ۱۸۱۷ میلادی گشود۔
- ۲- او برای اصلاح برادران مسلمان
- ۳- او در علیگر دانشگاه اسلامی
- ۴- دانشجویان دانشگاه علیگر علامہ اقبالؒ و محمد علی جناحؒ را
- ۵- سر سید احمد خاںؒ در سال ۱۸۹۸ میلادی رحلت نمود۔
- ۳- مندرجہ ذیل محاورات ذہن نشین کیجیے :

زندگی تازہ بخشیدن ، وارد خدمت دولتی گردیدن ، خاتمہ یافتن ، ضرر رسیدن ، حمایت کردن ، ناراحت شدن ، بہ اصلاح کوشیدن ، اجراء نمودن ، بہ نتیجہ رسیدن ، بنا کردن ، ہموار ساختن۔

علم و هنر کیمیاست

گویند عارفان هنر و علم، کیمیاست
وان پس که گشت همسر این کیمیا، طلاست
تو مردمی و دولت مردم فضیلت است
تدبیر و وظیفه تو همی نیست خواب و خاست
بشناس فرق دوست و دشمن به چشم عقل
مفتون مشو که در پس هر چهره، چهره هاست
جلال، شلخه ایست، میوه آن علم و فضل و رای
در شاخه ای بگر که چه خوش رنگ میوه هاست
ای شاخ تازه رس که به گلشن دمیده ای
آن گلبنی که گل ندهد کمتر از گیاست
گر پند تلخ می دهنت، ترش و مباش
تلخی به یاد آر که خاصیت دواست
جان را هر آنکه معرفت آموخت مردم است
دل را هر آنکه نیک نگه داشت پادشاست
(پروین اعتصامی)

فرهنگ

همسر : هم پل، هم پای

مس : تانبا

دولت : ثروت

وظیفہ : فریضہ، ذمہ داری

طلا : سونا، زر

مفتون مشو : فریب نہ کھا

جان : روح

شاخہ ایست : ایک ایسی شاخ ہے

رای : نظر، رائے

دمیدن : پھوٹنا

گلبن : پھولوں سے بھری جھاڑی

می دہمت : میں تجھے دیتا ہوں

معرفت : شناسائی، پہچان

شداس : پہچانو (شناختن مصدر سے فعل امر)

عارفان : جمع عارف، جو شخص حقائق کو سمجھنے والا ہو۔

تو مردی : تو انسان ہے، تو اشرف المخلوقات ہے۔

خواب و خاست : سونا جا گنا، (خوابیدن اور برخاستن سے)

نگر : دیکھ (نگریستن : دیکھنا) سے نگر و مضارع

شاخ تازه رس : وہ شاخ جو تازہ آگئی ہو

گیاست : گیاه است (گیاه : پودہ، جھاڑی)

ترشرو : ضد خوشرو، ماتھے پر شکن ڈالنے والا

نیک نگہداشتن : اچھی طرح سنبھالنا، دیکھ بھال کرنا

پادشاست : (پادشاہ است) وہ بادشاہ ہے

کیمیا : علم کیمیا۔ قدیم لوگوں کا خیال تھا کہ یہ ایک ایسا مادہ ہوتا ہے جس سے تانبے کو سونے میں تبدیل کیا

جاسکتا ہے لیکن فی الواقع ایسا نہیں ہوتا۔ یہاں مراد ایسی چیز جو ایک کم درجہ شے کو نہایت اعلیٰ درجے کی بنادیتی

ہے یعنی ایسا علم جو آدمی کو انسان بنادے۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- عارفان چہ می گویند ؟

۲- دولتِ مردم چیست ؟

۳- میوه شاخه جان چیست ؟

۴- کدام شخص در حقیقت پادشاست ؟

۲- آخری تین اشعار کو سادہ فارسی نثر میں لکھیں۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کی جمع لکھیے :

وظیفہ ، دوست ، دشمن ، علم ، فضیلت ، معرفت

۴- شو ، نگر ، مباشر کس قسم کے افعال ہیں۔ مندرجہ ذیل مصادر سے یہی افعال بنائیے اور ان کے صیغے بھی لکھیے :

گفتن ، خوابیدن ، شناختن ، رسیدن ، دادن ، آوردن ، آموختن

در آرایشگاه

(علی و پسر عمویش سعید به آرایشگاه سرکوجه می روند. وارد می شوند ، سلام می کنند و درگوشه ای به انتظار نوبت می نشینند. چندی بعد آرایشگر صدا می کند.)

آرایشگر: بفرمانید آقای علی! نوبت شما است.

علی: آقا! اول موهای پسر عمویم سعید را اصلاح کنید.

آرایشگر: خوب! آقای سعید! شما اول تشریف بیاورید. موهایتان را چطور اصلاح کنم؟

سعید: موهای اطراف سرم را کمی کوتاه کنید. البته خط شقیقه هایم را زیاد بالا نبرید. (آرایشگر شانه و قیچی را در دستش می گیرد و تندنند موهای سعید را کوتاه می کند.)

(پس از اصلاح سعید توی آئینه نگاه می کند و به علی می گوید)

سعید: برادر جان، موهایم چطور شده است؟

علی: خیلی قشنگ شده است. از اصلاح موهایت خیلی خوشم آمد.

امیدوارم پدر و مادرت هم خوششان می آید.

آرایشگر: خوب آقای علی! نوبت شما است. موهایتان را چطور اصلاح کنم؟

علی: موهایم را مثل موهای سعید بزنید. اما مواظب باشید که کار درست انجام بگیرد.

آرایشگر: خاطر جمع باشید. من کار خودم را با کمال احتیاط انجام می دهم.

آقا! می خواهید سرتان را هم بشویم.

علی: بلی به سرم کمی روغن هم بزنید.

(پس از اصلاح ، علی و سعید بہ خانہ برمی گردند۔ ہمیں کہ خانم ظہیر چشمش بہ
 پسرش سعید می افتد ، می گوید)
 خانم ظہیر : بہ بہ سعید جان ! با موہای کوتاہ چقدر قشنگ شدہ ای۔
 (سعید توی آنینہ نگاہ می کند و لبخند می زند)
 سعید : بلی مادر جان آرایشگر درکار خودش خیلی ماهر است۔ نگاہ کنید علی ہم
 چقدر قشنگ بنظر می رسد امیدوارم پدرم نیز از آرایش موہای من خوششان بیاید۔
 (مقتبس از گلشن فارسی دوم)

فرہنگ

آرایشگاہ : حجام کی دکان ہیر ڈرینگ سیلون	پسر عمویش : اس کا چچا زاد بھائی
وارد شدن : داخل ہونا	اصلاح : بال کاٹنا
آرایشگر : حجام ، ہیر ڈریسر	شقیقہ : کپٹی
کوتاہ کردن : چھوٹا کرنا	بالا بردن : اونچا لے جانا
خط شقیقہ : قلم	قیچی : قینچی
شانہ : کنگھی	تند تند : جلدی جلدی
توی آنینہ : آئینے میں	خوش آمدن : اچھا لگنا
موزدن : بال کاٹنا	مواظب باشید : محتاط رہیے
با کمال احتیاط : بڑی احتیاط کے ساتھ	انجام دادن : انجام دینا
شستن : دھونا ، شپو کرنا	روغن زدن : تیل لگانا

برگشتن : واپس آنا (مضارع: برگردد

لبخند زدن : مسکراتا

کسی : تھوڑا سا

قشنگ : خوبصورت

آرایشگاہ سرکوچہ : گلی کی نگر پر حجام کی دکان

چشمش بہ آنہا افتاد : اُس کی نظر اُن پر پڑتی ہے۔

بہ بہ : واہ واہ، کیا خوب، بہت عمدہ

بہ نظر رسیدن : دکھائی دینا

دمی بخندید

دروغ :

از دروغگونی پرسیدند : هرگز راست گفته ای ؟
گفت : اگر گویم " آری " ، دروغ گفته باشم .

گرانی :

دو راننده باهم صحبت می کردند . یکی از آنها گفت :
" این روزها می گویند که بنزین گران خواهد شد . "

دوومی گفت : مهم نیست . چون گران شدن بنزین برای من هیچ تاثیری ندارد ! اولی
حیرت زده پرسید : این چطور ممکن است !

دوومی گفت : من مدت‌هاست که همیشه صد رویه بنزین در اتومبیل خود می ریزم بنا
بر این هر قدر که بنزین گران شود به حال من فرقی نخواهد کرد !

دندان درد :

پسر بچه ای دندان درد داشت . ناچار پدرش او را پیش یک دندان پزشک آشنا
فرستاد . پسر به مطب دکتر رفت .

منشی دکتر گفت : متأسفم کوچولو ، ولی امروز دکتر نیست !
پسَرَكَ گفت : چیزی نیست ، من می روم ، باز برمی گردم .

منشی پرسید : دوباره کی می آئی ؟

پسر کوچولو جواب داد : هر روزی که دوباره دکتر در مطب نباشد !

حقیقت گونی :

مردی در خیابان پسر کوچکی را دید که کیف بزرگی در پشت داشت و می رفت .

از دیدن او احساس پدری به وی دست داد ، جلو رفت و گفت : پسر جان ! تو به مدرسه
می روی ؟

پسرنك بلا فاصله جواب داد : من به مدرسه نمی روم ، مرا می فرستند !
(بهارستان جامی)

فرهنگ

دروغ : جھوٹ	دمی بخندید : ذرا ہنس لیجیے
هرگز : کبھی	دروغگو : جھوٹا
راننده : ڈرائیور	آری : ہاں ، جی ہاں
این روزها : ان دنوں	صحبت کردن : گفتگو کرنا
بنزین : پٹرول	می گویند : کہتے ہیں
مہم نیست : اہم نہیں ہے	گران : مہنگا
دندان درد : دانتوں کا درد	تاثیری ندارد : کوئی اثر نہیں رکھتا
مطب : کلینک	آشنا : دوست
متاسفم : مجھے افسوس ہے	منشی : سیکرٹری
چیزی نیست : کوئی بات نہیں	پسرنك : ننھا بچہ ، چھوٹا لڑکا
برمی گردم : لوٹ آؤں گا ، آ جاؤں گا	باز : پھر
مراجعه : رجوع کرنا ، رابطہ کرنا ، ملنا	کبی : کب
کیف بزرگی : ایک بہت بڑا بستہ	خیابان : سڑک

اتومبیل : گاڑی ، آٹوموبائل
 بہ وی دست داد : اُس پر طاری ہو گیا
 در پشت : کمر پر
 بلا فاصلہ : فوری ، بلا ساختہ ، اُسی وقت
 جلو رفت : وہ آگے بڑھا
 دندانپزشک : دانتوں کا معالج ، ڈینٹل سرجن
 بہ حال من فرقی نخواہد کرد : مجھ پر کوئی اثر نہیں پڑے گا۔

تصرین

۱- ہر ک میں "ک" کیسا ہے ؟ ایسے ہی پانچ الفاظ بتائیے۔

۲- ذیل کی شمار متصل کو منفصل اور منفصل کو متصل میں تبدیل کیجیے۔

پیش او ، پدرش ، از دیدن او ، بہ وی ، معجزہ تو

۳- مندرجہ الفاظ کے متضاد لکھیے :

دروغگو ، جواب ، پسر کو چکی ، کیف بزرگی ، جلو

۴- مندرجہ ذیل افعال کے مصادر اور مضارع لکھیے :

پرسیدند ، گفت ، فرستاد ، رفت ، بر می گردم ، دید ، داد ، نهاد

۵- ذیل کے الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

دروغ ، راست ، ڈکٹر ، متاسفم ، کیف ، رائندہ ، بنزین ، ٹائپر ، مدرسہ ، عیایان

کفش فروشی

(خانم بشیر همراه با پسرش طاهر و دخترش پروین وارد یک کفش فروشی می شود.
مکالمه بین آنها و صاحب مغازه آغاز می شود)

صاحب مغازه : بفرمائید خانم ، خوش آمدید ، چه فرمایشی دارید ؟

خانم بشیر : آقا ! می خواستم یک جفت کفش بخرم.

صاحب مغازه : خانم بفرمائید ، کفش زنانه می خواهید یا کفش مردانه ؟

خانم بشیر : نه زنانه ، نه مردانه ، کفش بچگانه می خواهم ، برای دخترم
احتیاج دارم.

صاحب مغازه : بسیار خوب ، متوجه شدم (رو به پروین) دختر جان ! بفرمائید اندازه
پای شما چیست ؟

پروین : نمره چهار

خانم بشیر : پروین جان ، این نمره پارسال است (رو به صاحب مغازه)

آقا ! لطفاً یک نمره بزرگتر بدهید.

صاحب مغازه : چشم خانم ، اطاعت می شود. بفرمائید چه جور کفش بدهم ، ما کفش
های جورا جور داریم.

طاهر : آقا نمی خواهیم بیخود وقت شما را بگیریم. ما هم وقت زیادی نداریم. بهتر
است کفش هائی را که توی ویترین گذاشته اید ، نشان بدهید. گمان می کنم که این
بهترین کفش هاست که شما دارید ؟

صاحب مغازه : درست می فرمائید ، واقعاً همین طور است (رو به پروین) بفرمائید
دختر جان ! آن را امتحان کنید.

خانم بشیر : دختر ! آن را پاکن. اذیتت که نمی کند ؟

پروین: (کفش نو را بپا می کند و می گوید): مادر جان: مثل اینکه با اندازه پایم نیست. می زند، کمی تنگ است پاشنه اش هم خیلی بلند است.
خانم بشیر: آقا! یک کمی گشاد تر و پاشنه کوتاه تر لطف کنید.
صاحب مغازه: (رو به پروین) بفرمانید دختر جان! امیدوارم که از آن خوشتان می آید.

پروین: (امتحان می کند و می گوید) بلی! این خوب است.
خانم بشیر: آقا قیمتش چند است؟
صاحب مغازه: دویست روپیه
خانم بشیر: خیلی گران است.
صاحب مغازه: حق با شماست ولی در عوض جنسش خیلی خوب است. چرمش حقیقی است. مصنوعی نیست.
خانم بشیر: آقا! کمتر نمی شود؟
صاحب مغازه: خیر خانم! اینجا قیمت مقطوع است.
خانم بشیر: (رو به طاهر) پسرم! تو نمی خواهی چیزی بخری.
طاهر: انشاء الله دفعه دیگر می خرم. (رو به مادر) مادر جان! من یک جفت کفش مشکی و یک جفت قهوه ای دارم. فعلاً همین بس است.
خانم بشیر: با این همه دلم می خواهد تو حتماً برای خودت چیزی بخری؟
طاهر: چشم، مادر جان، اگر شما اصرار دارید یک جفت کفش بازی و دو جفت بند کفش می خرم. برای خودتان و پدر جان که چیزی نخریدید؟
خانم بشیر: برای پدرتان می خواهم یک جفت دمپایی بخرم و برای خودم یک جفت جوراب نخی بخرم. (رو به صاحب مغازه) آقا، لطفاً یک دمپایی مردانه نمره نه،

یک جفت جوراب زنانه سفید رنگ ، یک دانہ واکس مشکی و یک دانہ واکس
 قہوہ ای ہم بھیجید و صورت حساب ہم بھیجید۔
 صاحب مغازہ : چشم خانم (بعد از چند دقیقہ) فرمائید خانم۔ این است چیزہائی کہ
 شما خریداری فرمودید و این ہم صورت حساب۔
 خانم بشیر : خیلی متشکرم
 صاحب مغازہ : تشکر می کنم۔ امیدوارم باز ہم تشریف می آورید۔
 خانم بشیر : خدا حافظ
 صاحب مغازہ : بہ سلامت ، خوش آمدید۔

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

کفش فروشی : جوتوں کی دکان	صاحب مغازہ : دکان کا مالک، دکاندار
یک جفت : ایک جوڑا	متوجہ شدم : میں سمجھ گیا
اندازہ پا : پاؤں کا ناپ	نمرہ : نمبر
لطفاً : ازراہ نوازش، ازراہ کرم	جور : قسم
جورا جور : گونا گوں قسم قسم	قہوہ ای : بھورے رنگ کا
مشکی : کالا، سیاہ	توی ویتترین : شوکیس میں
بپاکن : پاؤں میں ڈال (پاکن)	می زند : کاٹنا ہے
پاشنہ : ایزی	لطف کنید : عنایت فرمائیے
جنسش : اس کی کوالٹی	خیر : جی نہیں

مقطوع : مقررہ معین
 فعالاً : فی الحال، سر دست
 حتماً : یقینی طور پر، ضرور
 دمپائی : سلیپر
 یک دانہ واکس : ایک عدد پالش
 بذیت کہ نمی کند : تجھے تکلیف تو نہیں دیتا
 حق با شماست : آپ صحیح فرماتے ہیں / فرماتی ہیں۔

انتخاب از تذکرة الاولیاء

عبادت :

سه تن همراه ابراهیم بن ادهم شدند. یک شب در مسجدی خراب عبادت می کردند. چون بختند، وی بر در ایستاد تا صبح. او را گفتند :
" چرا چنین کردی ؟ " گفت : " هوا عظیم سرد بود و باد سرد ، خویشتن را به جای در کردم تا شما را رنج کمتر بود . "

عید :

سری سقطی گفت : " روز عید معروف کرخی را دیدم که دانه خرما بر می چید گفتم :
" این را چه می کنی ؟ " گفت : " این کودک را دیدم که می گریست ، گفتم :
" چرا می گریی ؟ " گفت : " من یتیم نه پدر دارم و نه مادر. کودکان دیگر را جامه هاست و من ندارم ، و ایشان جوز دارند و من ندارم . " این دانه ها را از بهر آن می چینم تا بفروشم و وی را جوز خرم ، تا برود و بازی کند . " سری گفت : " این کودک را من کفایت کنم ، و دل ترا فارغ کنم ! " کودک را بُردم و جامه در او پوشیدم و جوز خریدم و دل وی شاد کردم .

ابو حنیفه و کودک :

ابو حنیفه روزی می گذشت. کودکی را دید که در گل مانده بود. گفت : " گوش دار تا نیفتی ! " کودک گفت : " افتادن من سهل است ، اگر بیفتم تنها باشم. اما تو گوش دار که اگر پای تو بلغزد ، همه مسلمانان که از پس تو در آیند ، بلغزند و برخاستن همه دشوار بود. امام را از حذاقت آن کودک عجب آمد ، و در حال بگریست ، و با اصحاب گفت : " زینهار ! اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود ، و دلیلی روشن تر نماید ، در آن متابعت من مکنید ! "

(فریدالدین عطار)

فرہنگ

شدند : وہ سفر پر گئے، روانہ ہوئے	سہ تن : تین افراد
چون بخفتند : جب وہ سو گئے	خراب : ویران، غیر آباد
رنج : تکلیف، اذیت، پریشانی	خویشتن را : اپنے آپ کو
برمی چید : وہ چن رہا تھا	خرما : کھجور
جوز : اخروٹ	چرامی گریبی ؟ : تو کیوں روتا ہے؟
بُردم : میں لے گیا	خزم : میں خریدوں
گل : مٹی، گارا، کچڑ	جامہ درو پوشیدم : اُسے کپڑے پہنائے
گوش دار : خیال رکھ، خبردار	ماندہ بود : وہ پھنسا کھڑا ہے
بلغزد : لڑکھڑائے، ڈمگائے، پھسلے	تانیفتی : تاکہ تو گر نہ پڑے
در آیند : آئیں گے	از پس تو : تیرے پیچھے
عجب آمد : تعجب ہوا	حذاقت : قابلیت، اہلیت، سمجھ بوجھ
اصحاب : جمع صاحب، احباب، ساتھی	در حال : اسی وقت، فوراً
مُتابعت : پیروی، تقلید، اتباع	زینہار : ہوشیار، خبردار، ہرگز
	بگریست : وہ رو پڑے، اُن کے آنسو نکل آئے
	این کودک را من کفایت کنم : یہ بچہ میرے ذمے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- ابراہیم بن ادھم ہمہ شب پر در مسجد ایستاد ، چرا ؟

۲- چرا معروف کرخی دانه خرما می چید ؟

۳- کودک چرا گریہ می کرد ؟

۴- کودک کی کہ در گل مانده بود ، به ابو حنیفہ چہ گفت ؟

۵- ابو حنیفہ به اصحابش چہ گفت ؟

۶- چند تن همراه ابراہیم بن ادھم بودند ؟

۲- مندرجہ ذیل افعال کے نام اور صیغے لکھیے :

می کردند ، ایستاد ، می گریی ، خریدم ، مانده بود ، مکئید ، گوش دار

۳- خالی جگہ پُر کیجیے۔

۱- در مسجدی خراب ، عبادت

۲- معروف کرخی را کہ دانه خرما بر می چید۔

۳- ایشان جوز دارند و من

۴- گوش دار تا

۵- امام را از آن کودک عجب آمد۔

نیکی

بزرگی داد یک درہم گدا را
 کہ ہنگام دُعا یاد آر ما را
 تو نیکی کن بہ مسکین و تہی دست
 کہ نیکی خود سنب گردد دُعا را
 ازان بازوت را دادند نیرو
 کہ گیری دست ہر بی دست و پا را
 ز محتاجان خبر گیر! ای کہ داری
 چراغ دولت و گنج غنا را
 بہ وقت بخشش و انفاق ، پروین
 نباید داشت در دل جز خدا را
 (پروین اعتصامی)

فرہنگ

بزرگی : ایک بزرگ شخص	ہنگام : وقت
یاد آر : یاد کر	تہی دست : خالی ہاتھ، مفلس محتاج
بازوت : تیر بازو	نیرو : طاقت، قوت
گیری : تو پکڑے، تھامے	بی دست و پا : عاجز محتاج
گنج غنا : دولت کا خزانہ	انفاق : خرچ کرنا
نہاید داشت : نہیں رکھنا چاہیے	

تحریریں

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بُزرگمی، گدا را چہ داد و چہ گفت ؟

۲- نیکی سبب چہ می شود ؟

۳- خلاصہ این منظومہ چیست ؟

۴- ”ہنگام دُعا“، ”جراغ دولت“ اور ”گنج غنا“ میں علامتِ اضافت کی نشاندہی کیجیے۔

۵- ”آر“، ”ٹخن“ اور ”مچھر“ کیسے افعال ہیں ؟ ان کے مصادر، بنانے کا قاعدہ اور گردان لکھیے۔

۶- ”بازوت“ میں ”ت“ کیسی ہے ؟ ایسی دوسری علامات کون کون سی ہیں ؟

علامه اقبال

علامه محمد اقبال متفکر معروف جهان و شاعر بزرگ اسلام است. در زمان او مسلمانان جهان دچار وضع نامساعدی بودند. دلش برای همه آنها می سوخت. وی شعر را وسیله ابراز احساسات خود قرار داد و به مسلمانان درس تلاش و پیکار داد. وی به زبان فارسی و اردو شعر می گفت. شعر او پیام خود شناسی و استقلال است. شعر او از دلش برخاست و در دل مردم نشست. همه دانشمندان جهان فکر اقبال را دوست دارند، از شعر او ستایش می کنند و او را از فیلسوفان بزرگ دنیا می دانند. وی برای مسلمانان شبه قاره، یک کشور مستقل می خواست و در این زمینه تلاش های بسیاری کرد. میهن عزیز ما "پاکستان" تعبیر همان رؤیای اقبال است. او معمار واقعی پاکستان بود.

اقبال در سال ۱۸۷۷ میلادی در سیالکوٹ متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در همین شهر به پایان رسانید و بعداً از دانشکده دولتی لاهور لیسانس و فوق لیسانس گرفت. در سال ۱۹۰۵ میلادی برای تحصیلات عالی به اروپا رفت و در انگلستان و آلمان درس خواند. پس از دریافت درجه دکتری از آلمان، در سال ۱۹۰۸ میلادی به میهن خود بازگشت و به شغل وکالت پرداخت. در سال ۱۹۳۰ میلادی در آله آباد نقشه تقسیم شبه قاره را اعلام نمود و خواستار یک کشور مستقل اسلامی شد. وی در روز ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ میلادی وفات یافت و زیر سایه "مسجد پادشاهی" در لاهور مدفون شد.

امروز اقبال در میان ما نیست ولی یاد گرامی او همیشه در قلب همه پاکستانی ها پاینده است. همه ما باید از شعر او استفاده کنیم و افکار گرانبه او را پیشوای خود سازیم تا در میان ملل جهان سرافراز بمانیم.

(معین نظامی)

فرہنگ

مُتفکر : مُفکر	دُچار بودن : دوچار ہونا، مبتلا ہونا
ابراز : اظہار، ابلاغ	بعداً : اس کے بعد
تلاش : جدوجہد، سعی و عمل	استقلال : آزادی
فیلسوف : فلسفی	شبہ قارہ : برصغیر
میہن : وطن	رؤیا : خواب
ملت : ملت کی جمع، اقوام	واقعی : حقیقی
متولد شد : پیدا ہوئے	تحصیلات مقدماتی : ابتدائی تعلیم
دانشکدہ دولتی : گورنمنٹ کالج	لیسانس : بی اے
فوق لیسانس : ایم اے	اروپا : یورپ
آلمان : جرمنی	دریافت : حصول
درجہ دکتیری : ڈاکٹریٹ کی ڈگری	بازگشت : واپس آئے
اعلام نمود : اُس نے اعلان کیا	خواستار : طالب، مطالبہ کرنے والا
وضع نامہ ساعدی : ناخوشگوار حالت، ناموافق حالت	
بہ پایان رسانید : مکمل کی، اختتام تک پہنچائی	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- در زمان اقبال، وضع مسلمانان چہ بود ؟

۲- آیا اقبال فقط بہ زبان اردو شعر می گفت ؟

۳- اقبالؔ کجا و در چه سالی متولد شد ؟

۴- مزارِ اقبالؔ کجا است ؟

۵- چرا استفادہ از شعرِ اقبالؔ مہم است ؟

۲- سادہ اور سلیس فارسی میں اقبالؔ پر ایک مختصر مضمون لکھیے۔

۳- مندرجہ ذیل جملے مکمل کیجیے۔

۱- شعرِ او است۔

۲- ہمہ دانشمندانِ جہان ، فکرِ اقبالؔ را

۳- اقبالؔ در سال در سیالکوٹ

۴- بعداً از دانشکدہ دولتی لاہور گرفت۔

۵- ہمہ ما از شعرِ او

۴- دوست داشتن ، متولد شدن ، درس خواندن ، اعلام نمودن اور استفادہ کردن کو جملوں میں استعمال کریں۔

۵- مندرجہ ذیل الفاظ کے واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائیے :

شاعر ، مسلمانان ، دانشمندان ، فیلسوفان ، دانشکدہ ، کشور ، ملل ، احساسات ، درس ، معمار

۶- مندرجہ ذیل مصادر کے مضارع اور معانی لکھیے :

سوختن ، گرفتن ، پرداختن ، ساختن ، برخاستن

قرآن مجید

توہمی دانی کہ آئین تو چیست ؟

زیر گریون سر تمکین تو چیست ؟

آن کتاب زندہ قرآن حکیم

حکمت او لایزال است و قدیم

نوع انسان را پیام آخرین

حامل او رحمۃ للعالمین

ارج می گیرد از و نثار جمند

بنده را از سجده می سازد بلند

گر تو می خواهی مسلمان زیستن

نیست ممکن جز بہ قرآن زیستن

(علامہ اقبال)

فرہنگ

گردون : آسمان

لایزال : لا فانی

نثار جمند : بے عزت، بے وقار

توہمی دانی ؟ : کیا تو جانتا ہے ؟

سر تمکین : عزت و عظمت کا راز

ارج : عزت، مرتبہ، سر بلندی

می خواهی : تو چاہتا ہے

تصریح

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

۱- آئین ما چیست ؟

۲- حامل قرآن کیست ؟

۳- آیا قرآن برای ہمة نوع انسان است ؟

۴- معنی آخرین بیت چیست ؟

۵- این شعر سرودہ کیست ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کریں :

آئین ، پیام آخرین ، سجدہ ، مسلمان ، نوع انسان

۳- قرآن مجید کے بارے میں آسان فارسی میں پانچ جملے لکھیں۔

۴- مندرجہ ذیل افعال گرامر کے اعتبار سے کیا ہیں ؟

ہمی دانی ، می گہرد ، می سازد ، می خواہی

لباس شونی

(خانم بشیر با طاهر و پروین وارد لباس شونی می شوند)

صاحب لباس شونی: بفرمانید خانم، خوش آمدید، چه امری دارید؟

خانم بشیر: آقا چند روز پیش یک دست لباس شوهرم را برای خشک شونی فرستاده بودم. امیدوارم که حاضر شده باشد.

صاحب لباسشونی: حتماً، قبض دارید؟

خانم بشیر: بلی آقا (کیفش را باز می کند و چیزی از آن در می آورد) بفرمانید. این هم قبض.

صاحب لباسشونی: (به قبض نگاه می کند و یک نفر را صدا می زند)

آقای یوسف! لطفاً این قبض را بگیرید و لباس مردانه قهوه ای رنگ را بیاورید.

(رو به خانم بشیر) دیگر فرمایشی نیست؟

خانم بشیر: چرا! ما لباسهای زیادی داریم که باید برای خشک شونی و سفید شونی بدهیم. بشرط اینکه هر چه زود تر پس بدهید.

صاحب لباسشونی: خانم! خاطر جمع باشد، ما هم ماشین خشک شونی داریم و هم ماشین سفید شونی. ما سرویس عادی نداریم. سرویس ما فوری است. انشاء الله فردا همین ساعت همه لباسهایتان حاضر است.

خانم بشیر: اگر این طور است. بفرمانید چهار تا ملافه، سه تا رُو بالش، دو تا رُو میز، دو تا پیراهن تابستانی، سه تا پیراهن مردانه و دو تا پیراهن زنانه، این ها را سفید شونی کنید. این جلیقه، جوراب، دستکش و کلاه پشمی را خشک شونی کنید. و این لباس خواب و پالتو را فقط اُطو کنید. (رُو به طاهر و پروین) بچه ها شما اگر کاری دارید بگوئید.

طاهر: چشم مادر جان! (رو به صاحب لباسشونی) آقا بفهمانید این دو تا پیراهن دو تا زیر پیراهن دو تا زیر شلواری برای سفید شونی و این گت و شلوار و کراوات برای خشک شونی. لطفاً مواظب دکمه ها باشید. نکند پاره شود.

صاحب لباسشونی: خیالتان راحت باشد.

طاهر: لطفاً پاچه شلوار را رفو کنید.

صاحب لباسشونی: چشم! اطاعت می شود.

پروین: (رو به مادر) مادر جان! می خواهم، این بلوز سفید من رنگی بشود.

خانم بشیر: دخترم! چه رنگی می خواهید، مشکی، آبی، سبز، زرد، قرمز یا قهوه ای؟

پروین: رنگ سبز

خانم بشیر: برای بچه ها سبز تیره خوب است.

(رو به صاحب لباسشونی)

آقا، لطفاً این بلوز سفید را به رنگ سبز در بیاورید. مواظب باشید که رنگش ثابت باشد.

صاحب لباسشونی: مطمئن باشید. لطفاً نام و نشانی تان را روی این قبض

بنویسید. (خانم بشیر نام و نشانی خود را روی قبض می نویسد و یک برگ آن را توی کیف می گذارد.)

خانم بشیر: خوب آقا! با اجازه شما

صاحب لباسشونی: خوش آمدید

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

لباس شونی : لائڈری، ڈرائی کلیٹنگ کی دکان	یک دست لباس : ایک عدد سوٹ
خشک شونی : ڈرائی کلیٹنگ	حاضر : تیار
قبض : رسید	کیف : پرس، ہتھوڑ
چرا : کیوں نہیں	سفید شونی : دھلائی
ہرچہ زودتر : جتنی جلدی ہو سکے	ماشین : مشین
عادی : عام	فوری : ارجنٹ
ملاقہ : (ملحفہ) چادر	روبالش : نیکے کاغذ
رومیز : میزپوش	پیراھن تابستانی : بشرٹ
جلیقہ : واسٹ	پالتو : اوور کوٹ
فقط اطو کنید : صرف استری کیجیے۔	زیر پیراھن : بنیان
زیر شلوری : اندرونی	گت و شلوار : کوٹ پتلون
کراوات : نکائی	بلوز : جری
آبی : نیلا	قرمز : سرخ
ثابت : پکا، پختہ	نشانی : پتا، ایڈریس
یک برگ : ایک ورق	
مواظب دکمہ ہا باشید : بیٹوں کا خیال رکھیے۔	
نکند پارہ شود : ایسا نہ ہو کہ ٹوٹ جائیں۔	

وظیفه شناسی

یکی از روزهای سرد زمستان، نزدیک غروب بود. خورشید پشت کوههای بلند گم گم فرو می رفت و هوا داشت تاریک می شد.

عبدل که وظیفه نگهبانی راه آهن را به عهده داشت، در چند کیلو متری شهر مرزی، در حین معاینه، ناگهان متوجه شد که راه آهن بر اثر بمباران بمب افکن های دشمن به کلی منهدم شده است.

عبدل با دیدن چنین منظره وحشت ناک، برای چند لحظه دست و پایش را گم کرد، زیرا می دانست که چند دقیقه دیگر یک قطار نظامی که حامل مهمات و پاسداران ناموس وطن اوست، به آنجا خواهد رسید. عبدل به خوبی می دانست که منظور دشمن از منهدم ساختن راه آهن جز این نیست که از رسیدن کمک به سربازان شجاع و دلیر کشورش جلوگیری کند.

عبدل از اندیشه واژگون شدن آن قطار نظامی که عازم جبهه جنگ بود، سخت بیم ناک و مضطرب شد، و از تصور حادثه هولناک و نتایج وحشتناک آن قلبش به تپش افتاد زیرا نمی دانست چگونه راننده را از خطر مطلع سازد.

وی سخت بیقرار و در عین حال به فکر چاره ای بود که هر طور شده، نقشه ناجوانمردانه دشمن را باطل سازد. در همین حال، صدای سوت قطار به گوش او خورد. حالا کوچکترین فرصت درنگ باقی نمانده هنگام عمل رسیده بود. عبدل ناگهان تصمیم خطرناکی گرفت.

قطار داشت لحظه به لحظه نزدیکتر می شد. عبدل بدون تلف وقت پیراهنش را در آورد، آن را با یک چوب بست و آتش زد، و به طرف قطار شروع به دویدن کرد. راننده قطار با دیدن آتشی که به سوی قطار در حال حرکت بود، حس کرد خطری در

پیش است ، فوری ترمز را کشید۔ پس از چند لحظه قطار متوقف گردید۔ ولی پیش از
 اینکه کاملاً از حرکت باز ایستد ، عبڈل را بہ زیر گرفت۔
 مسافران کہ ہمہ آنها نظامی بودند ، از قطار بیرون ریختند و با دیدن خشد بیجان
 عبڈل فهمیدند کہ فداکاری و از خود گذشتگی این مرد بزرگوار آنها را از چہ خطر
 بزرگی نجات دادہ است۔ فرماندہ نظامیان کلاہ خود را از سرش برداشت و بہ این
 شہید راہ وطن ، با سلام نظامی ادای احترام کرد۔
 این بود داستان یک مرد گمنامی کہ در حال انجام وظیفہ از خود گذشت ولی کشور و
 ہم وطنان خویش را زندگی تازہ ای بخشید۔

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

زمستان : موسم سرما	وظیفہ شناسی : فرض شناسی
فرومی رفت : ڈوب رہا تھا	گم گم : آہستہ آہستہ
بہ عہدہ داشت : اُس کے ذمے تھی	نگہبانی : دیکھ بھال ، حفاظت
در چند کیلومتری : چند کیلومیٹر دور	راہ آہن : ریلوے لائن
در حین معاینہ : معائنے کے دوران	شہر مرزی : سرحدی شہر
بمب افگن : بمبار جہاز	براثر بمباران : بمباری کے نتیجے میں
قطار نظامی : فوجی گاڑی	بہ گلی : مکمل طور پر ، پوری طرح
منہدم ساختن : تباہ کرنا	حامل مہمات : اسلحہ بردار

کمک : مدد

جلوگیری کند : روکے، نہ ہونے دے

واژگون شدن : الٹ جانا

جہہ : محاذ

رانندہ : ڈرائیور

نقشہ ناجوانمردانہ : بزدلانہ حکیم، سازش

باطل سازد : ناکام بنادے

سوت قطار : گاڑی کی وسل (سیٹی)

ہنگام عمل : کرگزرنے کا وقت

تصمیم خطرناکی : ایک خطرناک فیصلہ

بدون تلف وقت : وقت ضائع کیے بغیر

شروع بہ دویدن کرد : دوڑنے لگا

حس کرد : اُس نے محسوس کیا، اُسے احساس ہوا

ترمز را کشید : اُس نے بریک لگایا

بہ زیر گرفت : نیچے لے لیا

فرماندہ : افسر

سلام نظامی : فوجی سلام

پُشت کو ہمای بلند : اونچے پہاڑ کی اوٹ میں

ہوا داشت تاریک می شد : فضا تاریک ہو رہی تھی

ناگہان متوجہ شد : اچانک اُس نے دیکھا

منہدم شدہ است : ٹوٹ پھوٹ گئی ہے، تباہ ہو گئی ہے۔

دست و پایش را گم کردہ : اُس کے ہاتھ پاؤں پھول گئے، وہ حواس باختہ ہو گیا۔

قلبش بہ تپش افتاد : اُس کا دل دھڑکنے لگا

در عین حال : اسی وقت، اس کے ساتھ ہی ساتھ

بہ ہر طور شدہ : جیسے بھی ممکن ہو، ہر قیمت پر

بہ گوش او خورد : اُس کے کانوں میں پہنچی، اُسے سنائی دی

فرصت درنگ : سوچنے بجھنے کا وقت، توقف کی مہلت

پیراھنش را در آورد : اُس نے اپنی قمیض اتار دی

فداکاری و از خود گذشتگی : ایثار و قربانی

تصرین

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

۱- عبدل چہ وظیفہ ای را بہ عہدہ داشت ؟

۲- راو آہن چطور منہدم شدہ بود ؟

۳- عبدل چگونہ دانست کہ قطار دارد نزدیک می شود ؟

۴- عبدل برای رفع خطر چہ تدبیری اندیشید ؟

۵- عبدل چرا جان خود را فدا کرد ؟

۲- اس داستان کا آسان قاری میں خلاصہ تحریر کیجیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد الفاظ لکھیے۔

روز ، زمستان ، غروب ، سرد ، نزدیک ، تاریک ، کوچکترین ، ناجوانمردانہ

۴- درج ذیل جملوں کو مکمل کیجیے :

۱- خورشید پشتِ کوههای بلند
.....

۲- هوا داشت تاريك
.....

۳- عبدل وظيفه نگهبانی را و آهن را
.....

۴- صدای شوت قطار به گوش او
.....

۵- عبدل ناگهان تصميم عطرناکی
.....

قائد اعظم محمد علی جناح

قائد اعظم محمد علی جناح در روز ۲۵ دسامبر ۱۸۷۶ میلادی در کراچی متولد شد. نیاکان او اهل گجرات (کاتیاوار) بودند. وی تحصیلات مقدماتی خود را در کراچی و بمبئی به پایان رسانید. پدرش تاجری ممتاز بود. محمد علی جناح در شانزده سالگی برای تحصیلات عالی در رشته حقوق به لندن رفت و پس از چهار سال با موفقیت به وطن خود برگشت.

اول در کراچی و پس از آن در بمبئی و کالت دادگستری را اختیار نمود و در مدت مختصری به عنوان وکیل ممتاز و درجه یک شناخته شد.

محمد علی جناح وقتی که در انگلستان اقامت داشت به سیاست علاقه مند شده بود. چنانکه در اوایل در حزب کنگره ملی هند شرکت نمود ولی موقعی که در سال ۱۹۰۶م حزب مسلم لیگ تشکیل یافت، محمد علی جناح در ۱۹۱۳م عضو آن گردید. وی برای اتحاد مسلمانان و هندوان بسیار کوشید و سعی نمود تا اختلافات میان این دو حزب بزرگ هند بر طرف سازد ولی موفق نشد.

بالاخره در سال ۱۹۱۸م محمد علی جناح پی برد که حزب کنگره ملی هند فقط برای حفظ منافع هندوان کار می کند و با سیاست های منفی خود مسلمانان را ضرر می رساند، بنابراین از عضویت آن استعفاء کرد. پس ازین بیشتر کوششهای محمد علی جناح براین اساس بود که تمام مسلمانان هند را تحت پرچم واحد حزب مسلم لیگ جمع کند.

دولت انگلستان در سال ۱۹۳۵م اعلام کرد که او اهل هند را آزادی خواهد داد. درین زمینه اولین بار در هندوستان انتخابات عمومی منعقد گردید. درین انتخابات حزب مسلم لیگ در نواحی پنجاب، سند و بنگال موفقیت شایانی حاصل نمود عاقبت

انگلیسی ها و هندوها این حقیقت را قبول کردند که مسلمانان واقعاً یک ملت جداگانه ای هستند. بدین طریق "نظریه دو ملت" در شبه قاره پاکستان و هند به اثبات رسید.

مسلمانان سراسر هند تحت رهبری قائداعظم محمد علی جناح "اتحاد، تنظیم، یقین محکم" را شعار خود ساختند و از دولت انگلستان خواستند که آنها باید یک کشور جداگانه ای داشته باشند تا در آن طبق قوانین دین و تمدن اسلامی بتوانند زندگی کنند.

در نتیجه در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۴۰م در لاهور جلسه عظیم الشانی تشکیل یافت که در آن نمایندگان مسلمانان از تمام نقاط هندوستان گرد آمدند و بدین منظور قطعنامه ای به تصویب رساندند که آن را قطعنامه لاهور یا قطعنامه پاکستان می گویند.

پس از هفت سال با کوشش های خستگی ناپذیر قائداعظم محمد علی جناح و سایر مسلمین هندوستان در روز ۱۴ اوت ۱۹۴۷م پاکستان بر نقشه جهان ظهور کرد و قائداعظم اولین فرمان روای این کشور گردید.

محمد علی جناح شخصی بود زحمتکش و جدی و مردی بود با اصول و با اراده محکم، وظائف خود را با مسئولیت تمام انجام می داد و همیشه به مسلمانان می گفت: "متحد باشید و هیچوقت در صف های خود تفرقه نیندازید".

قائداعظم محمد علی جناح در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹۴۸م رحلت فرمود.

(معین نظامی)

فرہنگ

تاجری ممتاز : ایک ممتاز تاجر	تحصیلات مقدماتی : ابتدائی تعلیم
تحصیلات عالی : اعلیٰ تعلیم	بہ پایان رسانیدن : پایہ تکمیل کو پہنچانا
در مدت مختصری : تھوڑی سی مدت میں	داد گستری : عدلیہ
شناختہ شدن : تسلیم کیا جانا	وکیل درجہ یک : صف اول کے وکیل
علاقہ مند شدن : دلچسپی لینا	اقامت داشتن : قیام کرنا
تشکیل یافتن : تشکیل پانا	حزب کنگرہ ملی ہند : انڈین نیشنل کانگریس
سعی نمودن : کوشش کرنا	عضو گردیدن : رکن بننا
موفق شدن : کامیاب ہونا	برطرف ساختن : ہٹانا، ختم کرنا
پی بُردن : سمجھ جانا	بالآخرہ : آخر کار
سیاست های منفی : منفی پالیسیوں	حفظ منافع : مفادات کی حفاظت
استعفاء کردن : مستعفی ہونا	عضویت : رکنیت
اساس : بنیاد	تلاش : کوشش
اعلام کردن : اعلان کرنا	تحت پرچم واحد : ایک جھنڈے تلے
انتخابات عمومی : عام انتخابات	درین زمینہ : اس سلسلہ میں
موفقیت شایانی : شاندار کامیابی	نواحی : علاقے
بہ اثبات رسیدن : ثابت ہونا	بدین طریق : اس طریقے سے
شعار ساختن : شعار بنانا	سراسر : تمام کے تمام
نقاط : علاقے، مناطق	طبق : مطابق
بدین منظور : اس مقصد کے لیے	گرد آمدند : اکٹھے ہونا

قحطنامہ : قرار داد	بہ تصویب رساندن : منظور کرانا
خستگی ناپذیر : انتھک	سایر : باقی تمام
ظہور کردن : ظاہر ہونا	زحمتکش : محنتی
جذی : سنجیدہ، متین	وظایف : وظیفہ کی جمع، فرائض
با مسئولیت تمام : پوری ذمہ داری کے ساتھ	ہیچوقت : کبھی
تفرقہ انداختن : انتشار و تفرقہ پیدا کرنا	نیاکان : جمع نیاک یا نیا، بزرگان، آباؤ اجداد

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

- ۱- قائد اعظم محمد علی جناحؒ کی متولد شد ؟
 - ۲- او تحصیلات مقدماتی و عالی خود را کجا بہ پایان رسانید ؟
 - ۳- محمد علی جناحؒ کی در حزب مسلم لیگ شرکت کرد ؟
 - ۴- پس از تاسیس پاکستان چه کسی اولین فرمانروای پاکستان شد ؟
 - ۵- محمد علی جناحؒ بہ مسلمانان چه شعار داد ؟
 - ۶- نظریہ دو ملت چه بود ؟
 - ۷- قحطنامہ لاہور یا قحطنامہ پاکستان کی و کجا بہ تصویب رسید ؟
- ۲- مندرجہ ذیل محاورات کو یاد کیجیے۔

متولد شدن ، بہ پایان رسانیدن ، علاقہ مند شدن ، شناختہ شدن ، برطرف ساختن ،
استغناء کردن ، اعلام کردن ، اثبات رسیدن ، زندگی کردن ، گرد آمدن

حکایات سعدی

جوانمردی

حاتم طائی را گفتند: "از خود بزرگ همت تر در جهان دیده ای یا شنیده ای؟" گفت: بلی، روزی چهل شتر قربان کرده بودم امرای غرب را. پس به گوشه صحرایی به حاجتی بُرون رفتم، خار کنی را دیدم پشته ای فراهم آورده. گفتمش: "به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سباط او گرد آمده اند؟" گفت:

هر که نان از غمِ خویش خورد
منتِ حاتم طائی نبرد
من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دیدم.

هنر بیاموز

حکیمی پسران را پند می داد که جانان پدر، هنر آموزید که ملک و دنیا، اعتماد را نشاید و سیم و زر در سفر بر محل خطر است. یا دزد به یکبار ببرد یا خواجه به تفاریق بخورد. اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده. و اگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود، دولت است هر جا که زود قدر بیند و بر صدر نشیند و بی هنر، لقمه چیند و سختی بیند:

میراث پدر خواهی علم پدر آموز
کاین مال پدر خرج توان کرد به یک روز

علم میراث پیغمبران است

دو امیر زاده در مصر بودند. یکی علم آموخت و دیگر مال اندوخت. عاقبت امر آن یکی علامه مصر گشت و آن دیگر عزیز مصر شد. پس این توانگر

بچشم حقارت در فقیہ نظر کرد و گفت : من بہ سلطنت رسیدم و تو همچنان در
مسکنت بماندی گفت ”ای برادر شکر نعمت با وی عز اسہ همچنان افزون تر است
بر من کہ میراث پیغمبران یافتہ ، یعنی علم و ترا میراث فرعون و ہامان ،
یعنی ملک مصر“۔

من آن مورم کہ در پایم بمالند
نہ زنبورم کہ از دستم پنالند
کجا خود شکر این نعمت گذارم
کہ زور مسردم آزاری ندارم

(سعدی)

فرہنگ

بزرگ ہمت : جوانمردی، صاحب ارادہ	امرای عرب را : عرب کے امراء کے لیے
بہ حاجتی : کسی غرض سے، کسی کام سے	خارکن : خشک جھاڑیاں توڑنیوالا
پُشتہ : گٹھا، پشت پر اٹھانے کے لیے بوجھ	خلق : خلقت، لوگ
سماط : دسترخوان، خوانِ نعمت	گرد آمدن : اکٹھے ہونا، جمع ہونا
مُنت : احسان	مُنت بُردن : احسان اٹھانا
حکیم : دانا، صاحب عقل و حکمت	پند دادن : نصیحت کرنا
جانان پدر : باپ کے بچے جگر	اعتماد را نشاید : قابل اعتماد نہیں ہے
سیم وزر : سونا، چاندی	بر محل خطر است : خطرے کی زد میں ہے
دزد : چور	خواجہ : مالک

دولت پایندہ : ہمیشہ رہنے والی دولت
 صدر نشیند : نمایاں اور اہم مقام پر بیٹھے
 در نفس خود : بجائے خود، بذات خود
 سختی دیدن : دکھ اٹھانا، سختی جھیلنا
 خراج کردن : خرچ کرنا
 اندوختن : جمع کرنا
 یافتن : پانا
 مالیدن : مل دینا
 آموختن : سیکھنا
 توانگر : امیر، رئیس
 نالیدن : رنجیدہ ہونا
 میراث : جو کچھ ماں باپ سے ترکہ ملے، ورثہ
 تفاریق : تفریق کی جمع، الگ الگ (مراد ہے تھوڑا تھوڑا کر کے)
 چشمہ زاینده : ایسا چشمہ جس میں سے پانی نکلتا ہی رہتا ہے
 از دولت افتادن : کسی منصب سے معزول ہو جانا، مال و دولت ہاتھ میں نہ رہنا
 حاتم طائی : عرب کے بڑوں میں سے تھا اور سخاوت میں بہت مشہور تھا۔ عربی اور فارسی ادب میں اس کی سخاوت اور جوانمردی کی کہانیاں کثرت سے ملتی ہیں۔ حاتم طائی ظہور اسلام سے پہلے عرب میں زندگی بسر کرتا تھا۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- گلستان چہ کتابی است ؟

۲- حاتم طائی کہ بود ؟

۳- از حاتم طائی چہ پُرسیدند ؟

۴- حاتم طائی چہ جواب داد ؟

۵- حکیم بہ پسران خود چہ پندی می داد ؟

۶- مراد از این جملہ چیست ؟

”ہنر چشمہ زاینده است و دولت پایندہ“ ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کریں :

ہمت ، اعتماد ، تفاریق ، صدر ، میراث

۳- ان حکایتوں کے آخر میں جو اشعار آئے ہیں انھیں زبانی یاد کریں اور ان کا مطلب اچھی طرح ذہن نشین کریں۔

۴- مندرجہ ذیل مفارعوں کے مصدر بتائیے :

رَوَد ، خورَد ، بَرَد ، آموزَد ، شاید ، اُفتَد ، نشینَد ، بینَد

ای مادر عزیز که جانم فدای تو

ای مادر عزیز که جانم فدای تو
قربان مهربانی و لطف و صفای تو
هرگز نشد محبت یاران و دوستان
همپایه محبت و مهر و وفای تو
مهرت برون نمی رود از سینه ام که هست
این سینه خانه تو و این دل، سرای تو
ای مادر عزیز که جان داده ای مرا
سهل است اگر که جان دهم اکنون برای تو
خشنودی تو مایه خشنودی من است
زیرا بود رضای خدا در رضای تو
گر بود اختیار جهانی به دست من
می ریختم تمام جهان را به پای تو
(ابوالقاسم حالت)

فرهنگ

مادر عزیز : پیاری ما	جانم : جان من، میری جان، میری روح
لطف : مهربانی	صفا : خلوص و محبت
فدای تو : تهنه قربان	همپایه : برابر، مساوی
مهرت : تیری محبت	سرای تو : تیراگهر

سہل : آسان جان دھم : میں جان دے دوں

خشنودی : خوشی، رضا

مایہ : سرمایہ، دولت

بُود : باشد، ہوتی ہے

جہانی : ایک دنیا

می ریختم : میں ڈال دیتا

بہ پای تو : تیرے قدموں پر

جان دادہ ای مرا : تو نے مجھے زندگی دی ہے

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- ”این دل ، سرای تو“ یعنی چہ ؟

۲- چرا شاعر عقیدہ دارد کہ محبت مادر ہر گز از دلش بیرون نمی رود ؟

۳- چرا بہ عقیدہ شاعر ، جان دادن در راہ مادر ، کار آسانی است ؟

۴- چرا شاعر می خواهد کہ مادر از او خشنود باشد ؟

۵- چہ چیزی را شاعر حاضر است بہ پایِ مادر بریزد ؟

۲- یہ نظم زبانی یاد کیجیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ پر اعراب لگائیے :

لطف ، محبت ، مہر ، رضا ، خشنودی ، سہل

۳- مندرجہ ذیل الفاظ و مرکبات کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

۱- دوستان

۲- ہمپایہ

۳- لُطف و صفا

۴- مادرِ عزیز

۵- رضایِ خدا

پُستخانه

(خانم بشیر و بچه هایش از لباس شونی خارج و پس از چند ثانیه سوار ماشین می شوند.)

راننده : خانم بفرمائید گجا می خواهید تشریف ببرید ؟

خانم بشیر : می خواستم مستقیماً به خانه بروم ولی یادم آمد که در پُستخانه هم کار دارم. فردا کارهای زیاد در پیش دارم و فرصت نمی کنم این طرف ها بیایم. بهتر است این کار را هم حالا انجام بدهم ، از اینجا دست راست بپیچید.

پروین : مادر جان ! فکر نمی کنم که این موقع شب پُستخانه باز باشد.

طاهر : پروین جان ! باید بدانید که پُستخانه مرکزی تا شب هم باز است.

ماشین وارد محوطه پُستخانه مرکزی می شود ، راننده ، موتور ماشین را خاموش می کند و خانم بشیر پیاده می شود.

خانم بشیر : پروین جان ! شما همین جا باشید و طاهر جان ، شما همراه من بیائید.

طاهر : (در حال پیاده شدن) چشم ! مادر جان ، بفرمائید اول به اطلاعات مراجعه کنیم.

خانم بشیر : ببخشید آقا ! ممکن است راهنمایی بفرمائید که باجه فروش تمبر و باجه نامه ها و بسته های سفارشی گجا است ؟ در ضمن اینهم بفرمائید ، اگر بخواهیم نامه به ایران بفرستیم چقدر تمبر لازم دارد ؟

کارمند اطلاعات : خانم تشریف ببرید دست راست. باجه تمبر در انتهای این راهرو قرار دارد و باجه نامه ها و بسته های سفارشی در داخل تالار است. بفرمائید به گیشه شماره چهار. اگر بخواهید نامه با پُست زمینی یا با پُست هوایی به ایران بفرستید تمبر سه روپیه بزنید.

خانم بشیر : برای این راهنمایی خیلی متشکرم.

کارمند اطلاعات : این وظیفه من بود. احتیاج به تشکر نیست.

خانم بشیر : (به تمبر فروش) آقا شش تا کارت پُستال دوسره ، شش پاکت برای پُست داخلی ، ده تا تمبر یک روپیه ای ، ده تا تمبر دو روپیه ای و ده تا تمبر سه روپیه ای لطف بفرمائید.

طاهر : لطفاً یک نامه هوانی هم بدهید.

تمبر فروش : چشم (خانم بشیر اکنون رویِ گیشه چهار می رسد)

کارمند پُستخانه : بفرمائید خانم ، از من چه خدمتی بر می آید ؟

خانم بشیر : آقا می خواهم این نامه را سفارشی بفرستم.

(کارمند پُستخانه نامه را از دست خانم بشیر می گیرد)

کارمند پُستخانه : ببخشید خانم ، شما نام و آدرس گیرنده را که نوشتید ولی فراموش کردید که نام و آدرس فرستنده را مرقوم بفرمائید. ما بدون نام و نشانی فرستنده نامه سفارشی را قبول نمی کنیم.

خانم بشیر : اجازه بفرمائید نام و نشانی خودم را بنویسم.

(بعد از چند ثانیه)

کارمند پُستخانه : (روی قبض مهر می زند و می گوید) بفرمائید این هم قبض.

خانم بشیر : آقا لطفاً این پاکت را بکشید. می خواهم ببینم که سنگین تر از نامه های معمولی که نیست.

کارمند پُستخانه : بله خانم. یک کمی سنگین تر است، لطفاً یک روپیه تمبر اضافه بزنید.

خانم بشیر : آقا خیلی متشکرم.

طاہر : مادر جان ! من یک نامہ شہری دارم۔ اجازہ بفرمائید آن را پُست کنم۔
پس از آنکہ طاہر نامہ را بہ صندوق پُست انداخت ، مادر و پسر بہ طرف ماشین بہ
راہ افتادند۔

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

دقیقہ : منٹ	پُستخانہ : ڈاکخانہ
مخارج : اخراجات	محوطہ : احاطہ
باجہ : کھڑکی	راہرو : برآمدہ
بہ اندازہ : کے مطابق	بزنیڈ : لگائیں
دست راست پیچید : دائیں طرف مڑیں	نامہ شہری : مقامی خط
کارت پُستال دوسرہ : واپسی پوسٹ کارڈ	
موتور ماشین را خاموش می کنند : گاڑی کے انجن کو بند کرتا ہے	
نامہ ها و ہستہ های سفارشی : رجسٹری، خط و پارسل	
پُستخانہ مرکزی : بڑا ڈاکخانہ (جنرل پوسٹ آفس)	
فرصت نمی کنم : مجھے موقع نہیں ملے گا	
سنگین تر : زیادہ بھاری	
پُست کنم : پوسٹ کروں	

سُخنانِ خواجہ عبداللہ انصاریؒ

- ۱- بندہ آنی کہ در بند آنی۔
- ۲- چنان زی کہ بہ ثنا ارزی و چنان میر کہ بہ دُعا ارزی۔
- ۳- از و خواه کہ دارد و می خواهد کہ از و خواہی ، از و مخواہ کہ ندارد و می کاہد اگر بخواہی۔
- ۴- دوست را از در بیرون کنند اما از دل بیرون نکشند۔
- ۵- اگر ہر ہوا پری ، مگسی باشی۔ اگر ہر زوی آب زوی ، خسی باشی ، دل بہ دست آر تا کسی باشی۔
- ۶- در کودکی ، بازی و در جوانی ، مستی و در پیری ، سستی ، پس خدا را کی پرستی؟
- ۷- چون پیش بزرگی در آنی ، ہمہ گوش باش۔ چون او سخن گوید ، تو خاموش باش!
- ۸- الہی اگر مرا در دوزخ کنی ، دعویٰ دار نیستم ، و اگر در بہشت کنی ، بی جمال تو خریدار نیستم۔
- ۹- الہی می دانی کہ نا توانم ، پس از بلا برہانم۔

فرہنگ

- | | |
|------------------------------------|------------------------|
| پری : تو اڑے (پرین مصدر : پڑھضارع) | مگسی : ایک کھی |
| خسی : کوئی تکا | پرستی : توعبادت کرے گا |
| برہانم : مجھے نجات دے | |

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- چرا دوست را از دل بیرون نمی کنند ؟

۲- ”دل بہ دست آوردن“ یعنی چہ ؟

۳- چرا باید پیش بزرگان ہمہ گوش باشیم ؟

۲- اس سبق میں سے پانچ جملے زبانی یاد کیجیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

اطاعت ، معصیت ، بیرون ، گوش ، کردار

۴- مرندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد لکھیے :

بیرون ، دوست ، دوزخ ، جوانی ، ناتوان

۵- فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- اللہ تعالیٰ سب کچھ دیکھتا ہے۔

۲- خدا چاہتا ہے کہ لوگ اسی سے مانگیں۔

۳- بزرگوں کے سامنے ہمہ تن گوش رہو۔

۴- یا اللہ مجھ پر رحم فرما، میرے اعمال کو نہ دیکھ۔

باز شد دیدگان من از خواب

شب تاریک رفت و آمد روز وه ، چه روزی چو بخت من پیروز
 پادشاه ستارگان امروز از افق سر برون نکرده هنوز
 باز شد دیدگان من از خواب
 به به از آفتاب عالم تاب
 یک طرف ناله خروس سحر ا بانگ "الله اکبر" از یک سر
 از صدای نوازش مادر وز سخن های دلپذیر پدر
 باز شد دیدگان من از خواب
 به به از آفتاب عالم تاب
 از افق صبحدم سپیده دمید آسمان همچو تیره گشت سپید
 باشکوه و جلال و جاه رسید پادشاه ستارگان ، خورشید
 باز شد دیدگان من از خواب
 به به از آفتاب عالم تاب

(یحیی دولت آبادی)

فرهنگ

پیروز : کامیاب، مبارک	وه : واه، کلمه تحسین
دیدگان : آنکس	هنوز : ابھی، ابھی تک
خروس : مرغ	به به : واه واه، کلمه تحسین
از یک سر : ایک طرف سے	بانگ : آواز

دلپذیر : دلکش، پیارا، پیاری

سپیدہ : دن کا آجلا

ہمچو : کی طرح، کھمہ تشبیہ

شکوہ : شان و شوکت

نوازش : سہلانا، پیار کرنا

صبحدم : صبح کے وقت، علی الصبح

دمید : ٹکلا، مچوٹا

نقرہ : چاندی

افق : آسمان کا کنارہ، جہاں زمین و آسمان ملتے دکھائی دیتے ہیں

پادشاہ ستارگان : ستاروں کا بادشاہ، سورج

تصرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- مقصود از "پادشاہ ستارگان" چیست ؟

۲- شاعر، کئی از خواب بیدار می شود ؟

۳- چرا هنگام صبح، آسمان مثل نقرہ سپید می شود ؟

۴- خورشید چرا شکوہ و حلال دارد ؟

۵- "خروس سحر" چه معنی دارد ؟

۲- اس نظم کا دوسرا بند فارسی نثر میں لکھیے۔

۳- ان شعروں میں استعمال ہونے والے استعارات اور تشبیہات کی نشاندہی کیجیے۔

۴- مندرجہ ذیل الفاظ ایک دوسرے کے ہم معنی ہیں۔ ایسے الفاظ کو کیا کہتے ہیں ؟

۱- شکوہ، حلال، جاہ۔

۲- آفتاب، خورشید۔

۳- صدا ، بانگ ۔

۴- صبح ، صُبحدم ، سحر

۵- ذیل کے الفاظ آپس میں کیا ہیں اور کیوں ؟

۱- روز شب۔

۲- آمد رفت۔

۶- مندرجہ ذیل الفاظ کے واحد سے جمع اور جمع سے واحد بنائیے :

شب ، ستارگان ، اُفق ، دیدگان ، مادر ، پدر ، نالہ ، حروش ، سجن ها ، صدا

مُقَرَّرَاتِ عُبُورِ وَ مُرُورِ

(روز شنبه ساعت هشت صبح همه مشغول صرف صبحانه هستند)

آقای بشیر: طاهر جان! یک کمی عجله کنید، می خواهم شما را به بانک بفرستم.
ماشین هم از کار افتاده برای تعمیر به تعمیرگاه رفته است.

طاهر: پدر جان! نگران نباشید. من می توانم با اتوبوس بروم. فقط نیم ساعت راه است.

سعید: برادر جان من هم همراه شما می روم. به این بهانه گردشی در بعضی از خیابانهای لاهور می کنم.

(طاهر و سعید در ایستگاه اتوبوس پیاده می شوند و در پیاده رو خیابان به راه می افتند.)

سعید: برادر جان! بانک ملی کجاست؟

طاهر: به آن طرف خیابان.

سعید: پس بیاوید برویم به آن طرف خیابان.

طاهر: صبر کن. ازین قسمت خیابان نمی توانیم رد بشویم.

سعید: چرا؟

طاهر: برای اینکه در خیابان رفت و آمد اتومبیل زیاد است و برای رفتن از یک طرف خیابان به طرف دیگر، فقط می شود از جاهای مُعَیَّن و خط کشی شده عبور کرد.

سعید: سر چهار راه هم می شود از خیابان گذشت؟

طاهر: بلی، از سر چهار راه هم می شود از خیابان گذشت بشرط اینکه چراغ راهنمایی قرمز نباشد.

سعید: برادر جان! این‌ها فقط حرف است. وقتی که ما می‌توانیم از راه میان‌بر رود
تر به مقصد برسیم چرا بیخود راه مان را دور کنیم.

طاهر: مگر نشنیدید؟ "راه راست برو اگرچه دور است."

سعید: فکر می‌کنم راه راست همان است که من می‌گویم.

طاهر: نه جانم! راه راست آن نیست که تو می‌گویی بلکه راه راست آن است که
خلاف مقررات عبور و مرور نباشد. فرق اساسی میان انسان و حیوان همین است که
انسان از مقررات عبور و مرور پیروی می‌کند. در صورتیکه حیوان پای بند هیچ‌گونه
مقررات عبور و مرور نیست.

سعید: آخر این مقررات چه فایده دارد؟

طاهر: با پیروی از مقررات عبور و مرور اگرچه ممکن است راه طولانی‌تر شود و
بیشتر وقت بگیرد، در عوض انسان سالم و با خیال راحت به مقصد می‌رسد.

سعید: اگر خلاف این مقررات رفتار شود آن وقت چه می‌شود؟

طاهر: معلوم است که صدها تصادف روی خواهد داد و هزاران نفر کشته
خواهند شد.

سعید: حالا فهمیدم که رعایت مقررات عبور و مرور خیلی لازم است.
خیلی متشکرم که مرا از اهمیت این مقررات مطلع فرمودید. برادر جان! اگر کسی

از این مقررات سرپیچی کند چه می‌شود؟

طاهر: اگر کسی از این مقررات سرپیچی کند، مجازات می‌شود.

سعید: برادر جان! شما رانندگی بلد هستید؟ می‌توانید درین خیابان ماشین برانید؟

طاهر: بلی، من رانندگی بلد هستم ولی نمی‌توانم درین خیابان ماشین برانم.

سعید: اگر رانندگی بلد هستید چطور نمی‌توانید ماشین برانید؟

طاهر: برای این که من گواهی نامه رانندگی ندارم و رانندگی بدون داشتن گواهی نامه تخلف است و جریمه دارد.

سعید: چرا گواهی نامه نمی گیرید ؟

طاهر: طبق مقررات کسی می تواند گواهی نامه رانندگی داشته باشد که هیجده سال تمام داشته و در امتحان رانندگی نیز قبول شده باشد. چون من هنوز هیجده سال بیشتر ندارم و امتحان رانندگی را هم نگذرانده ام نمی توانم گواهی نامه بگیرم.

(طاهر و سعید در حال حرف زدن نزدیک چهار راه به محل خط کشی شده می رسد)

سعید: برادر جان! محفوظ ترین راه برای عبور از یک خیابان پُر شلوغ چیست ؟

طاهر: محفوظ ترین راه برای عبور از یک خیابان پُر شلوغ این است که اول به سمت راست نگاه کنیم، وقتی که مطمئن شویم اتومبیل نمی آید تا وسط خیابان پیش برویم، بعد به سمت چپ نگاه کنیم و نصف دوم خیابان را طی کنم.

(طاهر و سعید از محل خط کشی شده از خیابان عبور می کنند و آن طرف خیابان وارد ساختمان بانک ملی می شوند.)

(دکتر آفتاب اصرار)

فرهنگ

عُبُور و مَرُور : تردد، آمد و رفت

مقررات : قواعد و ضوابط

بانک : بینک

صبحانه : ناشتا

یک کمی عجله کنید : ذرا جلدی کریں

ماشین : موٹر کار

تعمیرگاه : ورکشاپ

تعمیر : مرمت

ایستگاه اتوبوس : بس سٹاپ، بس سٹینڈ	نگران : پریشان
پیادہ رو : فٹ پاتھ	خیابان : سڑک
بانک ملی : نیشنل بینک	قسمت : حصہ
اتومبیل : موٹر گاڑی	جای خط کشی شدہ : زیر آکرا رنگ
چراغ راہنمائی : ٹریفک سگنل، ٹریفک لائٹ	چہار راہ : چوک، چوراہا
با خیال راحت : اطمینان کے ساتھ	میان بُر : مختصر راستہ، شارٹ کٹ
رفتار نشود : چلا جائے، راستہ اپنایا جائے	تصادف : حادثہ
سرپیچی کند : سرتابی کرے، منہ موڑے	مجازات : سزا
رانندگی : ڈرائیونگ، گاڑی چلانا	گواہی نامہ : لائسنس
تخلف : خلاف ورزی	جریمہ : جرمانہ
می توانید ماشین ہر انید : آپ گاڑی چلا سکتے ہیں	

بانوان معروف در تاریخ مسلمانان شبه قاره

در دوره طولانی سلطنت شبه قاره پاکستان و هند (۶۰۲-۱۲۷۴هـ) بانوان نامدار بسیاری مانند رضیه سلطانہ، گلبدن بیگم، چاند بی بی، مہر النساء معروف به نور جهان، جهان آرا و زیب النساء بر آسمان سیاست و ادب مانند مہر و ماہ می درخشیده اند و لسی گلبدن بیگم و نور جهان بیگم به واسطه بعضی از خصوصیات مخصوص خود تمام بانوان مذکور در فوق را تحت الشعاع قرار دارند. در زیر دو نفر از آنها یعنی گلبدن بیگم دختر بابر شاه و ملکہ نور جهان ہمسر نورالدین جہانگیر را معرفی می نمایم.

شاهدخت گلبدن بیگم

در میان بانوان ممتاز خانوادہ مغول (۹۳۲-۱۲۷۴هـ) نخستین بانوی معروف شاہزادہ گلبدن بیگم دختر پنہان گزار این خانوادہ ظہیر الدین محمد بابر (۹۳۲-۹۳۴هـ) بود.

گلبدن بیگم کہ مانند اغلب شاہزادہ خانم های این خانوادہ ادب دوست با ذوق شعر و ادب بہرہ مند بود، بہ زبان فارسی و ترکی شعر می گفت، چیزی کہ بیش از ہمہ باعث شہرت جاودان او در جہان بانوان شدہ است کتابی است تاریخی کہ "ہمایون نامہ" نام دارد. این شاہکار تاریخی کہ توسط یک زن مؤرخ بہ وجود آمدہ است، در ادبیات جہان نظیری ندارد. این کتاب تاریخی برای بہ دست آوردن اطلاعات بسیار سودمند درباره پدرش، بابر، برادرش، ہمایون و برادر زادہ اش، اکبر، بسیار مہم است.

گلبدن بیگم در سال ۹۲۹ هـ در کابل به دنیا آمد و در سن هیجده سالگی به عقد ازدواج خضر خواجه درآمد که یکی از آموزی ممتاز دوره همایون بود. او بنا به خواهش برادر زاده اش، جلال الدین محمد اکبر، کتاب فوق الذکر را در شصت و شش سالگی نوشت. گلبدن بیگم در سال ۱۰۱۱ هـ در هشتاد و دو سالگی فوت کرد.

ملکه نور جهان

در زمان جلال الدین محمد اکبر، نوه ظهیرالدین محمد بابر مردی مُفلس ولی نجیب از ایران به شبه قاره پاکستان و هند به خاطر بخت آزمائی مهاجرت کرد. در راه، خدا او را دختری ارزانی داشت. که او را مهرالنساء اسم گذاشت. همین مهرالنساء که در دوران تنگدستی و ناداری پدرش به دنیا آمده بود بعد ها در تاریخ شبه قاره به منتهای شهرت رسیده و به لقب ملکه نور جهان معروف گردید.

پدر مهرالنساء به سلک اکبر شاه منسلک گردید و مادرش در حرم سرای او به مقام بلندی رسید. مهرالنساء در حرم سرای اکبر با شاهزاده خانمهای خانواده سلطنتی بزرگ شد و تمام علوم و فنون آن زمان را که برای شاهزاده خانم های مغولی لازم بود، یاد گرفت. وقتی فارغ التحصیل گردید، پدرش او را با سرداری شجاع و دلیر به نام علی قلی خان مُلقب به شیرافکن عقد بست ولی چند سال بعد از ازدواج بیوه گردید. چندین سال به طور یک زن بیوه بسر بُرد و بالاخره چهارده سال بعد از رحلت شوهرش به عقد امپراطور جهانگیر درآمد که او را به لقب "نور جهان" ملقب گردانید.

ملکه نور جهان بانوی بسیار هوشمند و اهل علم و ادب بود و ارتجالاً شعر می گفت.

وی یہ واسطہ لیاقت و ذکاوت خود بہ زودی بہ مقام مشاور شوہر تاجدارش رسید و
مخصوصاً در آخرین سالہای او بہ طور مستقل امور سلطنت را انجام می داد. اثر و
نفوذ او در مزاج جہانگیر شاہ بہ قدری بود کہ او دستور دادہ بود اسم نور جہان را نیز
بر سکہ های آن دورہ کندہ کاری کنند.

با فوت کردن شوہرش، جہانگیر، در سال ۵۱۰۳۷ ستارہ اقبال نور جہان
غروب شد. در نتیجہ او گوشہ گیر گردید. بالاخرہ ہفدہ سال بعد از جہانگیر
در ۶۵ سالگی در لاہور فوت و در همانجا نزدیک مقبرہ جہانگیر مدفون شد.
(دکتر خالدہ آفتاب)

فرہنگ

بانوان معروف :	مشہور خواتین	بہ عقد درآمد :	نکاح میں آئی
برای بدست آوردن :	حاصل کرنے کے لیے	مہاجرت کرد :	اس نے ہجرت کی
تحت الشعاع قرار دادند :	انہوں نے مانڈ کر دیا	معروف گردید :	مشہور ہوئی
شہرت جاودان :	میشہ باقی رہنے والی شہرت	ارتجالاً :	فی البدیہہ
اطلاعات بسیار سود مند :	بہت مفید معلومات	مشاور :	مشیر
بسیار مہم :	بہت اہم	بہ دنیا آمد :	(وہ) پیدا ہوئی
در سن ہیجده سالگی :	اٹھارہ سال کی عمر میں		
در شصت و شش سالگی :	چھیانوے سال کی عمر میں		
بہ خاطر بخت آزمائی :	قسمت آزمائی کے لیے		
خدا دختری ارزانی داشت :	خدائے ایک بیٹی عطا کی		

یہ سلک منسلک گردید : لڑی میں پرویا گیا

شاہزادہ خانمہای مغولی : مغل شہزادیاں

یہ عقد درآمد : نکاح میں آگئی

گوشہ گیر شد : (وہ) گوشہ نشین ہوگئی

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بانوان معروف تاریخ مسلمانانِ شہ قارہ کیستند ؟

۲- گلبدن بیگم دختر کدام پادشاہ مغول بود ؟

۳- نویسنده ہمایون نامہ کیست ؟

۴- اسم حقیقی ملکہ نور جہان چہ بود ؟

۵- مقبرہ نور جہان کجاست ؟

۲- مندرجہ ذیل جملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- گلبدن بیگم بایر کی بیٹی اور ہمایوں کی بہن تھی۔

۲- گلبدن بیگم کا ہمایوں نامہ ایک اہم تاریخ ہے۔

۳- نور جہان کا اصلی نام مہر النساء تھا۔

۴- جہانگیر کی ملکہ کا نام نور جہان تھا۔

۵- نور جہان کا مزار جہانگیر کے مقبرے کے نزدیک واقع ہے۔

آداب طعام خوردن

آداب طعام خوردن آن است که اول "بسم الله" بگویند و به آخر "الحمد لله" و به آواز بگویند تا دیگران را یاد دهد. و به دست راست خورد، و ابتدا به نمک کنند، و ختم نمک کنند. یک لقمه بگیرند، آن را خرد کنند و نیک بخایند، و قافرو نیز دست به دیگر لقمه دراز نکنند.

و هیچ طعام را عیب نکنند که رسول (ص) هرگز طعام را عیب نکردی، اگر خوش بودی، بخوردی، و اگر نه، دست برداشتی. و از پیش خود خورد و مگر میوه که از جوانب طبق روا باشد، که آن مختلف بود، و از میان نان نخورد، و نان به کارد پاره نکنند و گوشت همچنین، و کاسه و چیزی که خوردنی نباشد بر نان نهد، و دست به نان پاك نکنند، و چون لقمه ای یا طعامی دیگر از دست بیفتد، بگیرد و پاك کند و بخورد، که در خبر است که اگر بگذارد، شیطان را گذاشته باشد.

و نخست انگشت بلیسد به دهان، آنگاه در ازاری مالد، تا آن اثر طعام که خورده باشد، بشود، و در طعام گرم نفخ نکنند، بلکه صبر کنند تا سرد شود. و چون خرما خورد یا زردالو یا چیزی که شمردنی باشد، طاق خورد، هفت یا یازده یا بیست و یک، تا همه کارهای وی با حق تعالی مناسبت گیرد، که وی طاق است و او را جفت نیست و دانه خرما یا خرما بر یک طبق جمع نکند و در دست نگیرد.

(مقتبس از کیمیای سعادت امام غزالی)

فرہنگ

بہ آواز بگوید : (بلند) آواز سے کہے	دراز کردن : بڑھانا
یاد دہد : سکھائے	دست برداشتی : ہاتھ اٹھا لیتے
خُرد کردن : چھوٹا کرنا، باریک کرنا، پینا	جوانب : جمع جانب، اطراف
نیک بخاید : خوب چبائے	طبق : سنی، بڑے
خانیدن : چبانا	کار د : ٹھہری، چاقو
تا فرو نبرد : اور جب تک گل نہ لے	پارہ کردن : کاٹنا، توڑنا، پھاڑنا
فرو بُردن : لگنا	کاسبہ : پیالہ
خوردنی : قابل خوردن، کھانے کے لائق	بشود : ختم ہو جائے
نہادن : رکھنا	شدن : ہونا، ختم ہو جانا
پاک کردن : صاف کرنا	از دست افتادن : ہاتھ سے گر پڑنا
برگرفتن : پکڑ لینا، اٹھا لینا	خبر : حدیث
گذاشتن : چھوڑ دینا	نُخست : سب سے پہلے
لیسیدن : چاٹنا	ازار : کپڑا، رومال کی طرح کا کپڑا
مالیدن : ملنا، صاف کرنا	نفخ کردن : پھونکنا، پھونک مارنا
شمر دنی : گنتے کے لائق	طاق : واحد، اکیلا
جُفت : جوڑا	مناسبت گرفتن : نسبت پیدا ہو جانا
زرد آلو : خوبانی	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- در اول و آخر طعام خوردن چه گفتن لازم است ؟

۲- آیا با دست چپ خوردن خوب است ؟

۳- رسول اکرم (ص) هیچ طعام را عیب نمی کرد ، چرا ؟

۴- امام غزالی درباره طعام گرم چه گفته است ؟

۵- چرا باید چیزهای شمر دنی را طاق بخوریم ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد لکھیے۔

اول ، راست ، پاک ، گرم ، طاق

۳- ذیل کے مضارعوں کے مصادر یاد کیجیے۔

گوید ، دهد ، بخاید ، باشد ، نهد ، خورد ، گذارد ، یسید ، مالد ، شود

حُقوقِ پدر و مادر

بدان که حق ایشان عظیم تر است، که نزدیکی ایشان بیشتر است. حضرت پیغمبر اکرم فرمود: "هیچ کس حق پدر نگذازد تا آنگاه که وی را بنده یابد، بخرد و آزاد کند." و فرمود: "نیکوئی کردن بر مادر و پدر افضل تر از نماز و روزه و حج و عمره و غزا." و باز فرمود: "بوی بهشت از پانصد ساله راه بشنود آنکه عاق و قاطع رحم نشود."

و حق تعالی وحی فرستاد بر حضرت موسی: "هر که فرمان مادر و پدر بُرد، وی را فرمان بردار نویسم، و هر که فرمان من بُرد و فرمان ایشان نبرد، وی را نافرمان نویسم."

حضرت پیغمبر اکرم فرمود: "چه زیان اگر کسی صدقه ای بدهد، به مُزد مادر و پدر مُرده، تا ایشان را مُزد بود از مُزد وی هیچ کم نشود؟"

یکی به نزدیک رسول آمد و گفت: "مرا مادر و پدر مُرده است، چه حق مانده است ایشان را بر من، تا بگذارم؟" فرمود: "از بهر ایشان نماز کن و آمرزش خواه و وصیت ایشان به جای آور و دوستان ایشان گرامی دار و خویشاوندان ایشان نیکودار." حضرت پیغمبر فرمود: "حق مادر دو چند حق پدر است."

(مقتبس از کیمیای سعادت امام غزالی)

فرہنگ

بدان : جان لو	عظیم تر : بہت زیادہ
نزدیکی : قربت (رشتے کی قربت)	حق گذاردن : حق ادا کرنا
وی را بندہ یابد : اُسے (باپ کو) غلام پائے	افضل تر : زیادہ فضیلت والا
غزا : جہاد، خدا کی راہ میں جنگ کرنا	بوی بہشت : بہشت کی خوشبو
عاق : نافرمان، جو فرماں بردار نہ ہو	دوچند : دُگنا
مُزد : صلہ، بدلہ، اجرت	تا بگذارم : تاکہ میں ادا کروں
آمُرش : مغفرت	از بہر ایشان : اُن کی خاطر سے
گرامی داشتن : احترام کرنا	نیکوداشتن : اچھا سلوک کرنا
قاطع رحم : قطع رحمی کرنے والا، جو صلہ رحمی نہ کرتا ہو	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- پیغمبر اکرمؐ درباره حق پدر چہ فرمود ؟

۲- نیکوئی با پدر و مادر چگونه است ؟

۳- حق تعالیٰ بہ حضرت موسیٰؑ چہ وحی فرستاد ؟

۴- حق پدر و مادر مُردہ چیست ؟

۵- حضرت پیغمبرؐ درباره حق مادر چہ فرمودہ است ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

پدر و مادر ، مُزد ، فرماں بردار ، آمُرش ، خویشاوندان

۳- ذیل کے افعال کی نشاندہی کیجیے اور ان کے مصادر بتائیے :

بدان ، یابد ، بزد ، آمد ، خواہ ، آور ، فرمود

۴- ماں باپ کے حقوق کے بارے میں آسان فارسی میں دس جملے لکھیے۔

۵- عظیم تر ، بیشتر ، فاضل تر کیسے الفاظ ہیں ؟ چند ایسے ہی الفاظ بتائیے۔

۶- ذیل کے حروف کا استعمال بتائیے :

تا ، را ، بہ ، از ، ہر

مَطَبِ پَرِشَک

(صبح زود روز یکشنبه اتاق خواب آقا و خانم بشیر)

خانم بشیر: آقا! سلام عرض می کنم صبح بخیر.

آقای بشیر: سلام خانم! صبح شما خوش.

خانم بشیر: دیشب چون خیلی خسته بودم زود خوابم بُرد. امیدوارم که شما هم

خواب خوشی داشتید؟

آقای بشیر: دیشب خوابم نَبُرد. تقریباً تمام شب بیدار بودم. تب شدیدی داشتم،

سُرفه نگذاشت بخوابم.

خانم بشیر: چرا بیدار نکردید.

آقای بشیر: نمی خواستم شما را ناراحت کنم، چون می دانستم که شما خیلی

خسته اید.

خانم بشیر: (دستش را در دست می گیرد) شما الآن هم تب دارید. بهتر است برویم

پیش دکتر. (آقا و خانم بشیر وارد مطب می شوند. مریضان یکی پس از دیگری

پیش دکتر می روند)

مریض اوّل: سلام آقای دکتر

دکتر: سلام آقا! بفرمائید، بنشینید، حال شما چطور است؟

مریض اوّل: یک کمی بهتر است. فقط احساس ضعف می کنم.

دکتر: شما حالا احتیاج به دوا ندارید. چند روز کاملاً استراحت کنید. ان شاء الله

ضعف شما بزودی برطرف خواهد شد.

مریض دوّم: آقای دکتر خیلی ناراحت هستم.

دکتر: چه ناراحتی دارید؟

مریض دوّم: چند روز است که یک روز در میان تب دارم.

دکتر: بلی، شما تب نوبه دارید (در حالی که نسخه می نویسد) هیچ نگران نباشید هر سه ساعت یک بار قاشق ناهار خوری از این شربت بخورید انشاء الله تب شما قطع می شود.

مریض دوم: این شربت از کجا گیر می آید.

دکتر: از هر دارو خانه ای که بخواهید می توانید بخرید.

مریض سوم: آقای دکتر شکم درد می کند.

دکتر: شکمتان کار می کند؟

مریض سوم: خیر، آقای دکتر، چند روز است که یبوست دارم.

دکتر: علت شکم درد شما همین است. من قرص های ضد شکم درد و یبوست برای شما می نویسم. از خوردن غذای سنگین خودداری فرمائید.

مریض چهارم: آقای دکتر، چند روز است که من اسهال خونی دارم.

دکتر: برای شما قرص هائی می نویسم که هم برای اسهال بادی و هم برای اسهال خونی مفید است. غذاهای رقیق صرف کنید و بعد از صبحانه، ناهار و شام دو دانه از این قرصها میل فرمائید. این قرصها برای امراض گِندی هم مفید است.

مریض پنجم: آقای دکتر، من مثل اینکه درد قلوه دارم، دیشب از شدت درد تا صبح نخوابیدم.

دکتر: شما به یکی از بیمارستان های دولتی تشریف ببرید و از قلوه های تان عکس برداری کنید تا وقتی که عکس قلوه شما نبینم، نمی توانم نوع مرض شما را دقیقاً تشخیص بدهم. فعلاً به شما یک آمپول می زنم که بر اثر آن موقتاً از درد نجات یابید.

مریض پنجم: احتیاج به عمل جراحی که نیست؟

دکتر: خیر، احتیاج به عمل جراحی ندارد، مطمئن باشید.

(نوبت به آقای بشیر می رسد)

دکتر: بفرمائید آقای بشیر، خدا بد ندهد، چه ناراحتی دارید؟
آقای بشیر: (در حالی که سرفه می کند و عطسه می زند) سرم گیج می ریزد.
خیلی درد می کند.

دکتر: لطفاً گت تان را در بیاورید. اجازه بفرمائید فشار خون شما را امتحان کنم.
(امتحان می کند) فشار خون که درست است. حالا دهانتان را باز کنید و درجه را زیر
زبانتان بگذارید.

متشکرم. (پس از چند دقیقه درجه را می گیرد و از روی آن می خواند) یک کمی
تب دارید.

آقای بشیر: گلو درد شدید دارم. بدنم هم درد می کند. آقای دکتر من چه
مرضی دارم؟

دکتر: شما سرما خوردگی دارید. هیچ جای نگرانی نیست. بفرمائید نسخه شماره
یک قرص مکیدنی است و برای رفع گلو درد بسیار مفید است و شماره دو شربت
سرفه است. هر بار بعد از صرف غذا ازین شربت دو قاشق چای خوری میل بفرمائید.
شماره سه کپسول است که یک دانه از این ها را سه ساعت در میان بخورید.

خانم بشیر: آقای دکتر! ایشان چه غذایی باید بخورند.

دکتر: هرگونه غذا بجز غذای ترش و چرب می توانند بخورند.

آقای بشیر: آقای دکتر خیلی متشکرم، خدا حافظ شما

دکتر: ان شاء الله بلا دور است. سلامت

(دکتر آفتاب اصغر)

فرهنگ

پزشک: ذاکتر، فزیشن

مطب: کلینک، ذاکتر یا حکیم کی دکان

اتاق خواب: سونے کا کمرہ، بیدروم

صبح زود: صبح سویرے

خستہ بودم : میں تھکی ہوئی تھی خوابم بُرد : مجھے نیند آگئی

یک روز درمیان : ایک دن چھوڑ کر تب نوبہ : باری کا بخار

سُرفہ نگذاشت بخوابم : کھانسی نے مجھے نہ سونے دیا

شکم درد می کند : میرے پیٹ میں درد ہے

شکمقان کار می کند ؟ : آپ کو اجابت ہوتی ہے ؟

قُرص های ضد شکم و یبوست : پیٹ کے درد کو دور کرنے والی قبض کشا گولیاں

خودداری : پرہیز اسہال خونی : تپس، مروڑ

ناہار : دوپہر کا کھانا شام : رات کا کھانا

امراض گندی : جگر کی بیماریاں درد قلوہ : گردے کا درد

عکس پرداری : انکسری گزارش : رپورٹ

دقیقاً : ٹھیک ٹھیک فعلاً : سروس، فی الحال

آمپول می زنم : ٹیکہ لگادیتا ہوں عمل جراحی : آپریشن

عطسہ می زند : چھینکتا ہے سترم گیج می رود : میرا سر چکراتا ہے

فشار خون : بلڈ پریشر، درجہ : تھرما میٹر

سرما خوردگی : نزلہ زکام نگرانی : پریشانی

مکیدنی : چوسنے والی میل بفرمائید : کھائیے

ترش و چرب : کھٹی اور چکنی یبوست : قبض

کلمات بُزرگان

- ۱- یا مردم چنان بیامیز که اگر مُردید بر شما بگیرند، و اگر زنده ماندید به شما مهربانی ورزند.
- ۲- ایمان بر چهار پایه استوار است بر صبر و یقین و داد و جهاد.
- ۳- نیکوکار از کار نیک بهتر است، و بد کردار از کار بد بدتر.
- ۴- قناعت مالی است که پایان نیابد.
- ۵- زبان، درنده ای است، اگر او را رها کنند، بگزد.
- ۶- آدمی با دمی که بر آرد گامی به سوی مرگ بردارد.
- ۷- دنیا همچون مار است، سودن آن نرم و هموار، و درون آن زهر مرگ بار. فریفته نادان دوستی آن پذیرد، و خردمند دانا از آن دوری گیرد.
- ۸- آن که در کار کوتاهی ورزید دُچار اندوه گردید.
- ۹- آن را که از مال و جانش نصیبی از آن خدا نیست، خدا را بدو نیازی نیست.
- ۱۰- سخاوت بی خواستن بخشیدن است و آنچه به خواتین بخشند آن یا از شرم است و یا از بیم سخن زشت شنیدن.

فرهنگ

مردم : لوگ

بیامیز : ملو، طور طریقۀ اختیار کرو

ورزیدن : عمل کرنا (ورزو: مضارع)

به دست آوردن : حاصل کرنا

داد : عدل و انصاف

بی خواستن : مانگے بغیر

سخن زشت : بُری بات

قناعت : جو کچھ میسر ہو اسی پر گذر بسر کرنا

زهر مرگ بار : مہلک زہر

سودن : گھسنا، مَس کرنا، لمس

خردمند : سمجھدار	فریفتہ : فریب خوردہ
نصیب : حصہ	اندوہ : دکھ، غم
بدو : (بداؤ) اُس کو، اس کی	نیاز : ضرورت
بہیم : خوف، ڈر، خطرہ	بگیرند : وہ روئیں
	بگزد : وہ کاٹ کھائے

تمرین

۱- قاری میں جواب دیجیے۔

- ۱- زندگی جطور باید کرد ؟
- ۲- ایمان پر کدام چہار پایہ استوار است ؟
- ۳- سخاوت و قناعت چیست ؟
- ۴- دنیا و درون دنیا چیست ؟
- ۲- مندرجہ ذیل الفاظ کون سے فعل ہیں۔

پیامیز ، ماندید ، ورزند ، گیرد ، گردید

۳- ذیل کے جملے مکمل کیجیے۔

- ۱- نیکو کار از بہتر است۔
- ۲- دنیا ماراست۔
- ۳- آنکہ در کار کوتاہی ورزید۔
- ۴- آدمی با کہ برآرد ، گامی بہ سوی مرگ۔

دو قطعہ از اشعار علامہ محمد اقبالؒ

اَلْمَلِكُ لِلّٰہ

طارق چو نرکنارہ اندلس سفینہ سوخت

گفتند کار تو بہ نگاہ خرد خطاست

دوریم از سواد وطن، باز چون رسیم ؟

ترك سبب ز روی شریعت گجا رواست ؟

خندید و دست خویش بہ شمشیر برد و گفت :

”ہر ملک ملک ماست کہ ملک خدای ماست“

زندگی و عمل

ساجل افتادہ گفت گرچہ بسی زیستم ہیچ نہ معلوم شد آہ کہ من کیستم

موجی ز خود رفتہ ای تیز خرامید و گفت هستم اگر می زوم گر نروم نیستم

فرہنگ

اَلْمَلِكُ لِلّٰہ : مملکت و سلطنت اللہ کے لیے ہے

چو : چون کا مخفف، جب

اندلس : ہسپانیہ کا ایک شہر

سفینہ : کشتی

خطاست : غلطی ہے

سواد وطن : اہل وطن

رسیم : (می رسیم) ہم پہنچتے ہیں، ہم پہنچیں گے

ترك سبب : اسباب و وسائل کا ترک کرنا

زُروی شریعت : شریعت کی رُو سے رواست : جائز ہے
 ساحل : سمندر کا کنارہ بسی : بسیار، بہت
 زیستم : میں جیا، میں نے زندگی بسر کی من کیستم : میں کون ہوں
 ز خود رفتہ ای : از خود رفتہ، بے پروا، بے اعتناء موجی : ایک لہر
 طارق : طارق بن زیاد ایک مسلمان سپہ سالار جو چین (ہسپانیہ) پر اسلامی لشکر کے ساتھ حملہ کیا اور اپنے
 ساتھیوں کے جنگی جوش و جذبہ کو ابھارنے کے لیے اپنی کشتیاں جلا ڈالی تھیں۔

تصرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- طارق کہ بُود و چہ کرد ؟

۲- مردُم بہ او چہ گفتند ؟

۳- او چہ جوابی داد ؟

۴- ساحل چہ گفت و موج چہ حرفی زد ؟

۵- شاعر این دو قطعہ کیست ؟

۲- یہ اشعار زبانی یاد کیجیے۔

۳- دونوں قطعات آسان فارسی نثر میں لکھیے۔

۴- مندرجہ ذیل مرکبات کی نشاندہی کیجیے :

کنارہ اندلس ، نگاہِ حرد ، مُلکِ ما ، ساحل افتادہ ، موجی ز خود رفتہ ای

۵- ذیل کے افعال کو فعل حال اور فعل مستقبل میں تبدیل کیجیے :

مُوعِث ، خندید ، بُرد ، گفت ، حرامید

۶- مندرجہ ذیل افعال کے مصادر لکھیے :

رسیم ، زیستم ، شد ، می روم ، گفتند

ایستگاه راه آهن

(بعد از ظهر جمعه تمام اعضای خانواده آقای بشیر سر میز ناهار نشسته اند و در حالی صرف ناهار با هم حرف می زنند)

آقای بشیر: بچه ها! یادتان هست که امروز ساعت پنج باید به ایستگاه راه آهن برویم. می دانید که عمو جان و زن عمو جان شما با قطار ساعت پنج از کویته می آیند.

خانم بشیر: بهتر است شما استراحت کنید، حالتان خوب نیست.

آقای بشیر: من خیلی دلم می خواهد که شخصاً برای استقبال برادرم بروم. از وقتی که دوا خوردم حالم خیلی بهتر شده است.

طاهر: پدر جان! سعید هم که می آید؟

پروین: پدر جان و نسرين چطور؟

آقای بشیر: چنانکه از نامه عمو جان پیدا می شود، سعید و نسرين هم می آیند.

طاهر: پس من هم به ایستگاه می روم.

پروین: پدر جان! من هم.

خانم بشیر: شماها چطور می روید؟ در ماشین فقط چهار نفر می توانند بنشینند.

طاهر: مادر جان! شما نگران نباشید. موقع برگشت از ایستگاه من و پروین و سعید و نسرين می توانیم با تاکسی بیاییم.

(آقا و خانم بشیر همراه با طاهر و پروین وارد ساختمان ایستگاه راه آهن می شوند)

آقای بشیر: اول بفرمائید به اطلاعات مراجعه کنیم و بپرسیم که وقت دقیق ورود قطار چیست؟ طاهر جان! شما بروید از باجه بلیط فروشی چهار تا بلیط ورودی بخرید و ما در این میان اطلاعات لازم را بدست می آوریم.

طاهر: چشم پدر جان (می رود)

آقای بشیر: ببخشید آقا، ممکن است بفرمائید چلتن از کویته گی و کجا می آید؟
تاخیر که ندارد؟

مامور اطلاعات: نخیر آقا، سر وقت می آید. درست ساعت پنج وارد سکوی شماره چهار می شود. قطار مسافربری ممکن است گاهی تاخیر داشته باشد ولی رفت و آمد قطار سریع السیر معمولاً خیلی مرتب است.

خانم بشیر: آقا این قطار در ایستگاه راه آهن چند دقیقه توقف دارد؟
مامور اطلاعات: نیم ساعت

آقای بشیر: آقا! خیلی متشکرم

خانم بشیر: ترن نزدیک است برسد، بهتر است همین جا بمانیم.

(صدای سوت قطار شنیده می شود و پس از یک دو دقیقه قطار وارد ایستگاه می شود و به تدریج از حرکت باز می ایستد)

طاهر: پدر جان! به آنجا نگاه کنید. عمو جان از پنجره واگن شماره هشت دست تکان می دهند.

(طاهر در حالی که پیش می رود و صدا می کند)

عمو جان، عمو جان، سلام عمو جان

(آقا و خانم ظهیر و بچه ها از قطار پیاده می شوند)

آقای ظهیر: (در حالی که آقای بشیر را به آغوش می گیرد) سلام برادر جان.
حال شما چطور است؟ سلام زن برادر.

آقای بشیر: حالم خوب نبود ولی شماها را که دیدم خوب شد.

خانم بشیر: خوش آمدید. چشم ما روشن. مدتهاست که چشم به راه شما بودیم.

خانم بشیر: سلام برادر جان. سلام زن برادر جان. خاطر جمع باشید. تا وقتی کہ ما را یہ زور از خانہ بیرون نمی کنید، ما میہمان شما هستیم.
(ہمہ می خندند)

آقای بشیر: طاهر جان! لطفاً باربر را صدا کنید و همانطور کہ قرار است ما با ماشین می رویم و شما با خواہران و برادران با تاکسی بیایید.
طاهر: چشم پدر جان. خیالتان راحت باشد.
(ہمہ می خندند و بہ طرف خانہ حرکت می کنند)

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

ایستگاہ راہ آہن : ریلوے اسٹیشن	اعضای خانوادہ : افراد خاندان
قطار : ٹرین، گاڑی	شخصاً : ذاتی طور پر، بذات خود
پیدا می شود : ظاہر ہوتا ہے	موقع برگشت : لوٹنے وقت، واپسی پر
باتاکسی : ٹیکسی کے ذریعے سے	وقت دقیق : ٹھیک وقت
باجہ بلیط فروشی : ٹکٹ گھر کی کھڑکی	بلیط ورودی : پلیٹ فارم ٹکٹ
تاخیر کہ ندارد : لیٹ تو نہیں ہے	سروقت می آید : ٹھیک وقت پر آرہی ہے
سکوی شمارہ چہار : پلیٹ فارم نمبر چار	قطار مسافربری : پتھر ٹرین
قطار سریع السیر : ایکسپریس ٹرین	زن برادر : بھابی
صدای سوت : سیٹی کی آواز	باربر : قلی، بوجھاٹھالے والا
از حرکت باز می ایستد : ٹک جاتا ہے	پنجرہ : کھڑکی

واگون شماره هشت : آٹھ نمبر ہوگی (وگین) دست تکان می دھند: ہاتھ ہلارہے ہیں
پیادہ می شوند : اُترتے ہیں همانطور کہ قرار است: جیسا کہ طے ہے
ترن نزدیک است برسد : ٹرین پہنچنے کی والی ہے

106

شگفتی های طبیعت

بدانکه هر چه در وجود است ، همه صنع خدای تعالی است. آسمان و آفتاب و ماه و ستارگان و زمین و آنچه در کوه هاست از جواهر و معاون ، و آنچه بر روی زمین است از انواع نباتات ، و آنچه در برو بحر است از انواع حیوانات ، و آنچه میان آسمان و زمین است چون میغ و باران و برف و تگرگ و رعد و برق و قوس قزح و علاماتی که در هوا پدید آید ، همه آیات حق تعالی است که ترا فرموده است تا در آن نظر کنی. در زمین نگاه کن که چگونه بساط تو ساخته است و جوانب وی فراخ گسترانیده و از زیر سنگ های سخت آب های لطیف روان کرده تا بر روی زمین می رود و به تدریج بیرون می آید ، و در وقت بهار بنگر و تفکر کن که روی زمین همه خاک کثیف باشد ، چون باران بروی آید ، چگونه زنده شود و چون دیبای هفت رنگ گردد ، بلکه هزار رنگ شود. تفکر کن در آن نبات ها که پدید آید و در آن شگوفه ها و گل ها هر یکی به رنگی دیگر ، هر یکی از دیگری زیباتر. پس در درختان و میوه های آن تفکر کن و جمال و صورت هر یکی و ثبوی و منفعت هر یکی ، بلکه آن گیاه ها که تو آن را نام کمتر دانی و عجایب منفعتها در وی تعبیه چون کرده اند : یکی تلخ و یکی شیرین ، یکی خشک و یکی نرم ، یکی خواب آورد یکی خواب بهر ، یکی غذای ستوران و یکی غذای مرغان.

جانورانند بر روی زمین که بعضی می روند و برخی می پرند و بعضی می خزند و بعضی به دو پا می شوند و بعضی به چهار پای و بعضی به شکم و بعضی به پاهای بسیار و نگاه کن مرغان هوا و حشرات زمین را ، هر یکی بر شکلی دیگر و بر صورتی دیگر و همه از یکدیگر نیکوتر ، هر یکی را آنچه به کار باید داده و هر یکی را پیاموخته که غذای خویش چون به دست آورد و بچه را چون نگاه دارد تا بزرگ شود و آشیان

خویش چون کند.

فرہنگ

طبیعت : قدرت، فطرت	شگفتی : عجوب، عجیب چیز
بدانکہ : جان لوکہ	شگفتی های طبیعت : عجائب فطرت
تیر : خشک	جواہر : جمع جوہر، قیمتی پتھر
انواع : جمع نوع، اقسام	معادن : جمع معدن، کانیں
میغ : بادل، ابر	بحر : سمندر
رعد : بادلوں کی گرج، بجلی کی کڑک	تگرگ : اولے، ٹرالہ
پدید آمدن : ظاہر ہونا	ہوا : فضا
بساط : بچھونا، فرش	آیات : جمع آیت، نشانی
فراخ : کشادہ، وسیع و عریض	جوانب : جمع جانب، اطراف
بہ تدریج : درجہ بہ درجہ	گسترانیدن : پھیلانا
دیبا : ریشم	تفکر : سوچ، فکر
بوی : خوشبو	جمال : خوبصورتی
عجایب : جمع عجیب	منفعت : فائدہ
خواب آوردن : نیند لانا	چون : کس طرح، جب
سُقُوران : جمع ستور، مویشی، چوپائے	خواب بُردن : نیند اڑالے جانا
برخ : کچھ، حصہ، بعض	بر روی زمین : روئے زمین پر، سطح زمین پر
حشرات : جمع حشرہ، کیڑے مکوڑے	پریدن : اڑنا

خریدن : رنگنا بہ دوپا شدن : دوپاؤں پر چلنا

نباتات : جمع نبات : پودے، جڑی بوٹیاں، درخت وغیرہ

آنچہ بہ کار باید دادہ : جیسا کام سونپنا چاہیے، سپرد کرنا

قوس قزح : بارش کے بعد کبھی آسمان پر رنگدار قوس نمودار ہوتی ہے۔ اس کا سبب یہ ہوتا ہے کہ سورج کی شعاعیں جب بارش کے فضائی قطرات میں سے گزرتی ہیں تو سورج کی روشنی سات رنگوں میں بکھر جاتی ہے۔

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- غزالی کیست ؟

۲- این درس از چہ کتابی نقل شدہ است ؟

۳- نویسنده چہ چیز را بہ دیبای ہفت رنگ تشبیہ کردہ است ؟

۴- نویسنده می خواہد کہ در چہ چیز ہائی تفکر کنیم ؟

۵- نویسنده می خواہد کہ ما از این تفکر چہ نتیجہ ای بگیریم ؟

۲- نیچے دیے ہوئے الفاظ میں سے ہم معنی الفاظ تلاش کر کے آٹھ سائے لکھیں :

سریر ، بحر ، میغ ، دریا ، فردوس ، اختر ، بہشت ، ستارہ ، تخت ، ابر

۳- ان الفاظ پر اعراب لگائیے اور ان کے واحد بتائیے :

جواہر ، معاون ، انواع ، جوانب ، عجائب ، اجسام

۴- درس میں سے ایسے الفاظ تلاش کیجیے جن کی جمع ”ات“ لگا کر بنائی گئی ہے۔ اور ان کے واحد لکھیے۔

۵- عجائب قدرت کے بارے میں ایک مختصر مضمون سادہ فارسی میں لکھیں۔

میازار مُوری کہ دانہ کش است

چه خوش گفت فردوسی پاک زاد
 کہ رحمت بر آن تربیت پاک باد
 میازار مُوری کہ دانہ کش است
 کہ جان دارد و جان شیرین خوش است
 مژن بر سر ناتوان دست زور
 کہ رُوزی بہ پایش در اُفتی چو مُور
 گرفتم ز توانا توان تر بسی است
 توانا تر از تو آخر کسی است
 غُذو را بہ اُطاف گردن ببند
 کہ نتوان بُریدن بہ تیغ این کمند
 چو دشمن گرم ببند و لطف و جود
 نیاید دگر خست از و در وجود
 مکن بد کہ بد بینی از یار نیک
 نروید ز تخم بدی بار نیک
 (سعدی شیرازی)

فرہنگ

میازار : دُکھ مت دے، آزار نہ پہنچا
 دست زور : ظلم اور زبردستی کا ہاتھ

چه خوش گفت : کیا خوب کہا
 مُور : چوئی

در اُفتادن : پھنس جانا
 ہسی است : بہت سارے ہیں
 الطاف : لطف کی جمع، مہربانی
 لُطف وجود : کرم و سخاوت
 بار نیک : اچھا بھلا
 پاک زاد : پاک سرشت، نیک نہاد، نیک طبیعت
 جان شیریں خوش است : جان عزیز پیاری ہوتی ہے

تمرین

- ۱- فارسی میں جواب دیجیے۔
- ۱- این شعرا کیست ؟
- ۲- فردوسی کیست ؟
- ۳- مورا چرا نیازاریم ؟
- ۴- کسی کہ بد میکند آیا نیکی می بیند ؟
- ۲- مندرجہ ذیل الفاظ گرامر کی زو سے کیا ہیں :
- میازار ، مزن ، ناتوان ، توانا ، مکن ، نروید
- ۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے جمع بتائیے :
- روز ، مور ، لطف ، دشمن ، یار ، نیک ، بد

۴- مندرجہ ذیل جملوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے :

۱- کسی کو ڈکھ نہ دو۔

۲- ہر ایک کو جان پیاری ہوتی ہے۔

۳- دشمن کے ساتھ بھی اچھا سلوک کرو۔

۴- خدا تعالیٰ سب کا رازق ہے۔

میهن دوستی

میهن آنجاست که ما و پدران ما ، مادر در آن سرزمین به وجود آمده ایم .
میهن جایگاهی است که تن و جان مادر آن پرورش یافته است .

میهن دوست کسی است که میهن خویش را از دل و جان دوست بدازد و نگذارد
که ذره ای از خاک آن به دست بیگانگان بیفتد . تنها کار میهن دوست آن
نیست که از میهن خود دفاع کند ، بلکه باید به قدر قوت خود در رواج صنعت و
تجارت و زراعت کشور خود بکوشد و برای بهبود کشور خویش فرد
مفید باشد .

وظیفه جوانان نسبت به میهن عزیز خویش این است که اوقات عزیز خود را به
تحصیل علوم و دانش صرف کنند ، زیرا میهن به وجود افراد دانشمند
نیازمند است .

این هم وظیفه جوانان است که در زمان تحصیل خویش بی نهایت کوشش
کنند تا روزی که نوبت خدمت گذاری به ایشان رسد ، از هر جهت شایسته این
خدمت باشند . کسی که میهن خود را دوست نداشته باشد و حاضر برای
فداکاری در راه میهن خویش نباشد ، انسان حقیقی نیست . ما هم باید همیشه
حاضر باشیم که برای میهن خودمان در زمان جنگ تا آخرین نفس فداکاری
کنیم و در ایام صلح ، برای آبادی و ترقی کشور خود کوشش نماییم .

ما باید در تحصیل علم کوشش کنیم و خود را لایق آن کنیم تا روزی زمام امور
میهن عزیز خود را در دست بگیریم ، و با قدرت خویش خدمتی به این
سرزمین کنیم .

فرہنگ

پدران : آباء و اجداد	مہین : وطن
بیگانگان : جمیع بیگانہ اغیار	ہستی : وجود، زندگی
وظیفہ : فریضہ	بہبود : بہتری، فلاح و بہبود
دانشمند : عالم	زیرا : کیونکہ
زمان تحصیل : زمانہ تعلیم	نیاز مند : محتاج، ضرورت مند
نوبت : باری	بی نہایت : بے حد، بے پناہ، بہت زیادہ
شایستہ : لائق، قابل، اہل	از ہر جہت : ہر لحاظ سے
حاضر : آمادہ، تیار	فداکاری : قربانی، ایثار، خدمت
تا آخرین نفس : آخری سانس تک	از خود گذشتگی : قربانی، ایثار
خدمتی : کوئی خدمت	بہ قدرت خویش : اپنی طاقت کے مطابق
استقلال : آزادی	حافظ : محافظ

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

- ۱- منظور از مہین چیست ؟
- ۲- مہین پرست کیست ؟
- ۳- وظیفہ جوانان نسبت بہ مہین عزیزشان چیست ؟
- ۴- در راہ مہین برای چه باید حاضر باشیم ؟

۵- چرا باید در تحصیل علم کوشش کنیم ؟

۲- مندرجہ ذیل مٹھلوں کا فارسی میں ترجمہ کیجیے۔

۱- پاکستان ہمارا پیارا وطن ہے۔

۲- ہم اور ہمارے آباء و اجداد ہمیں پیدا ہوئے ہیں۔

۳- ہماری زندگی ہمارے پیارے وطن سے ہے۔

۴- حقیقی انسان وہ ہے جو ہمیشہ اپنے وطن کی راہ میں ہر قربانی کے لیے تیار رہے۔

۵- ہمارے بزرگوں نے اس مقدس سرزمین کے لیے بڑی قربانیاں دی ہیں۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کے متضاد کلمات لکھیے :

ہستی ، تن ، بیگانگان ، قوت ، جوانان ، نیازمند ، صلح ، شایستہ ،

آخرین ، النمان

اسراف نکنیم

حضرت امام علی بن موسی رضا میوه نیم خورده ای را دیدند که روی زمین افتاده است که یکی از نزدیکان ایشان مقداری از آن را خورده بود و بقیه اش را دور انداخته بود. امام رضا ناراحت شدند و او را صدا زدند و فرمودند: "چرا اسراف می کنی؟ چرا به نعمت های خدا بی اعتنائی می کنی؟ مگر نمی دانی که خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟ مگر نمی دانی که خدا اسراف کاران را سخت کیفر می دهد. شما اگر به چیزی احتیاج ندارید، آن را تلف نکنید و بیهوده مصرف نکنید، آن را در اختیار کسانی بگذارید که به آن نیاز دارند."

با توجه به این سخنان امام رضا آیا می توانید بگویند که:

چرا خدا اسراف کاران را دوست ندارد؟

چرا اسراف کردن زشت و ناپسند است؟

برای اینکه به این دو سؤال پاسخ دهید، به خاطر بیاورید که برای درست شدن یک سیب چه مقدار نیرو و انرژی مصرف شده است؟ چه اندازه کار انجام گرفته است؟

مثلاً فکر کنید که برای روئیدن یک درخت سیب، چه مقدار انرژی خورشید لازم است؟ چند مقدار آب و هوا و مواد معدنی باید مصرف شود و چه افرادی باید بکوشند تا یک دانه سیب به دست شما برسد؟ فکر کنید که این مقدار کار و انرژی قدر ارزش دارد؟

وقتی قسمتی از یک میوه را دور می ریزید یا نعمتی دیگر از نعمت های خدا را بیهوده مصرف می کنید، در حقیقت آن همه انرژی و زحمت را تلف کرده اید و دور ریخته اید. علاوه بر این، انسان دیگری را از نعمت های خدا محروم نموده اید.

و حق او را ضایع ساخته اید.

آیا اسراف کردن بی احترامی به نعمتهای خدا نیست ؟

آیا اسراف ناسپاسی نسبت به خدا نیست ؟ آیا اسراف کردن ظلم به دیگران

نیست ؟ چرا نعمتهای خدا را بی ارزش می شمارید ؟

چرا آنها را بی جا و بیهوده از بین می برید ؟ آیا راضی می شوید کودکی گرسنه

بخوابد و شما مقداری از غذای خود را دور بریزید ؟ یا میوه ها را نیم خورده و

مصرف نشده در ظرف خاکروبه بیندازید ؟ آیا راضی می شوید کودکی چون

مداد و کاغذ ندارد ، از تحصیل محروم شود و شما کاغذ و دفترچه خود را

بی جهت پاره کنید ؟ یا ننوشته و سفید بگذارید ؟ آیا سزاوار است شما بیش از

مقدار احتیاج ، برق مصرف کنید و دیگران به قدر کافی روشنایی و برق نداشته

باشند ؟ در صورتی که خدا آب و آفتاب ، خاک و هوا و نعمتهای دیگرش را برای

همه انسان ها آفریده است ، و هر انسانی باید از نعمتهای خدا بهره مند گردد.

(مقتبس از کتاب فارسی سوم دبستان ، جمهوری اسلامی ایران)

فرهنگ

اسراف : فضول خرچی میوه نیم خورده : آدها کھایا ہوا پھل

یکی از نزدیکانش : اُن کے ایک قریبی نے مقداری : کچھ تھوڑا سا

صدا زدن : آواز دینا آفریدن : پیدا کرنا ، تخلیق کرنا

اسراف کار : مُصرف فضول خرچ دوست داشتن : پسند کرنا

احتیاج داشتن : ضرورت ہونا تلف کردن : ضائع کرنا

بے ہودہ : فضول، بے مقصد	مصرف کردن : استعمال کرنا
زشت : بُرا، بد	سخنان : اقوال، ارشادات
درست شدن : بُنا	بہ خاطر آوردن : سوچنا، دل میں لانا
افروزی : توانائی، قوت	نیرو : قوت، طاقت، توانائی
مصرف شدن : استعمال ہونا	خورشید : سورج
چہ اندازہ : کس قدر	انجام گرفتن : انجام پذیر ہونا
مواد معدنی : معدنی مواد، معدنی دولت	رونیدن : اُگنا (روید مضارع)
آرزش : قدر و قیمت	کوشیدن : کوشش کرنا (کوشد مضارع)
ریختن : گرنا، گرانا	قسمتی : ایک حصہ
ضایع ساختن : ضائع کر دینا	رحمت : محنت
ناسپاسی : ناشکری	بی احترامی : بے حرمتی، بے ادبی
از بین بردن : تباہ کرنا، برباد کرنا	شمردن : شمار کرنا
تشنہ : پیاسا	گرسنہ : بھوکا
تلف کردن : ضائع کرنا	ظرف خاکروبہ : کوڑا کرکٹ ڈالنے کا برتن
تحصیل : تعلیم	مذاذ : پُسل
بی جہت : بغیر کسی وجہ کے، بے مقصد	دفترچہ : کاپی، نوٹ بک
گذاشتن : چھوڑ دینا (گذازد مضارع)	ننوشته : بغیر لکھے ہوئے
بقدر کافی : کافی مقدار	سزاوار : مناسب، شائستہ، لائق
آفتاب : دھوپ	روشنائی : روشنی
در اختیار دیگران گذاردن : دوسرے کے اختیار میں دینا، چھوڑ دینا	
بی اعتنائی کردن : نظر انداز کرنا، بے توجہی کرنا	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- آیا خدای بزرگ اسراف کاران را دوست دارد ؟

۲- آیا اسراف کردن ظلم بہ دیگران است ؟

۳- آیا جایز است کہ نعمتہای خدا را بی ارزش شماریم ؟

۴- آیا جایز است کسی ، دیگران را از نعمت ہای خدا محروم کند ؟

۲- اسراف کے موضوع پر فارسی میں پانچ جملے لکھیے۔

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کو فارسی جملوں میں استعمال کیجیے۔

اسراف ، کیفر ، نیرو ، مصرف ، نعمت ، ارزش ، گرسنه ، تشنه ، کودکی ، شمردن

قدرت خدا

خدا بیش آفریده	هر چه کہ بیند دیده
ستاره درخشان	خورشید و ماه تابان
سوسن و سنرو و سنبل	درخت و سبزه و گل
پرندگان زیبا!	جنگل و دشت و دریا
خدا نموده خلقت	این همه را به قدرت

(محمد حسین بهجتی)

فرهنگ

دیده : آنکہ	خدا بیش : اللہ نے اس کو
تابان : چمکدار، روشن	درخشان : تابناک، متحرک
قدرت : طاقت، توانائی	خلقت نموده : پیدا کیا ہے
سوسن : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام	سنرو : ایک درخت کا نام
سنبل : ایک خوبصورت پودے اور پھول کا نام	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- خورشید و ماه و ستاره را کہ آفریده است ؟

۲- پرندگان زیبا را کہ خلق نموده است ؟

۳- این نظم را کہ سرودہ است ؟

۴- عنوان این نظم چیست ؟

۲- اس درس میں ”صفت“ تلاش کیجیے اور ان الفاظ کو ٹھلوں میں استعمال کیجیے۔

۳- ”خدایش“ میں ش ضمیر متصل ہے۔ مندرجہ ذیل الفاظ کے ساتھ ضمیر متصل کا اضافہ کیجیے۔

دیدہ ، چشم ، گوش ، بازو ، دست ، کتاب ، قلم

ز گهواره تا گور دانش بجوی

پیر مردی که سالهای عمرش به هفتاد و هشت رسیده بود، در بستر بیماری، واپسین لحظات، زندگی را می گذرانید. بستگانش با چشمان اشکبار نگران حال وی بودند. آن گاه که نفس اُزبه شماره افتاد. دوستی دانشمند بزرگالین وی حاضر شد و با اندوهی بسیار حال او را جویا شد.

مرد بیمار با کلماتی بُریده و کوتاه از دوست دانشمند خود خواهش کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود، باز گوید.

دانشمند گفت: "ای دوست گرامی! اکنون در چنین حالت ضعف و بیماری چه جای این پرسش است؟"

بیمار با ناراحتی پاسخ داد: "کدام یک از این دو بهتر است؟. این مسئله را بدانم و بمیریم یا نادانسته و جاهل در گذرم؟" مرد دانشمند مسئله را باز گفت. سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترك کرد. هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه بیمار برخاست. چون سراسیمه بازگشت، بیمار چشم از جهان فُرو بسته بود! این پیر مرد بیمار دانشمند بزرگ ایرانی ابوریحان بیرونی بود.

او تا سال ۴۲۷ هجری که شصت و پنج سال از عمرش می گذشت یک صد و سیزده جلد کتاب نوشته بود. این کتاب ها در مسائل گوناگون از قبیل ستاره شناسی، پزشکی، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، دارو شناسی آداب و رسوم ملل و دیگر دانش هاست. با وجود آن که نزدیک به هزار سال از عصر ابوریحان می گذرد، بیشتر کتاب های او از لحاظ فکر تازه می نماید.

فرہنگ

گہوارہ : (گاہوارہ) پگھوڑا	پیر مردی : ایک بوڑھا آدمی
نگران : تشویق میں مبتلا	لحظاتِ زندگی : زندگی کے آخری لمحات
دوستی دانشمند : ایک دانشمند دوست	نفس بہ شمارہ افتادن : کنتی کی سائیس
جوہا : تلاش کرنے والا	بالین : سرہانہ
زمانی : ایک موقع پر کبھی	مسئلہ علمی : سائنسی مسئلہ، علمی مسئلہ
درگذشتن : مرجانا، فوت ہو جانا	پاسخ دادن : جواب دینا
سراسیمہ : گھبرایا ہوا	شیون : گریہ و نالہ کی آواز
ستارہ شناسی : علم نجوم	درمیان گذاشتن : زیر بحث لانا، بیچ میں رکھنا
دانش اندوزی : دانش حاصل کرنا	فراگیری : سیکھنا، جاننا
گوناگون : مختلف	افتخار : قابلِ فخر
تازہ : نیا	پزشکی : ڈاکٹری، میڈیکل لائن، طب
چشم از جہان فرو بستن : دنیا سے آنکھیں بند کر لینا	
کلمات بُریدہ و کوتاہ : ٹوٹے پھوٹے اور بے ربط الفاظ	
بستگان : جمع بستہ، اعزاء و اقربا، رشتہ دار اور دوست	
دارو شناسی : ادویہ سازی، فارماسیوٹیکل لائن	
از جہت فکر : فکری لحاظ سے، فکری پہلو سے	

تمرین

۱- فارسی میں جواب دیجیے۔

۱- بیمار از دوست دانشمندش چه تقاضا کرد ؟

۲- دانشمند در پاسخ چه جواب داد ؟

۳- چرا دانشمند سراسیمہ بازگشت ؟

۴- ابو ریحان تقریباً چند کتاب نوشتہ است ؟

۵- موضوع بعضی از کتاب های او را نام ببرید ؟

۶- ابو ریحان در چه چیز کم نظیر بود ؟

۷- ابو ریحان بہ چه چیزی عشق می ورزید و دشمن سرسخت چه بود ؟

۲- مندرجہ ذیل الفاظ کے جمع لکھیے :

مثال ، لحظہ ، لحظات ، تغییر ، افتخار ، حشرہ ، خطرہ ، تعطیل ، زحمت

۳- مندرجہ ذیل الفاظ کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

زندگی ، دانشمند ، اندوہ ، پاسخ ، سراسیمہ ، شیون ، فیلسوف ، تحقیق

در بانک

نفر اول: آقا! می خواهم حساب باز کنم.

کارمند بانک: با کمال میل. چه نوع حسابی می خواهید باز کنید؟

حساب جاری یا حساب پس انداز.

نفر اول: حساب جاری را می خواهم.

کارمند بانک: بسیار خوب. بفرمائید این فرم را پر کنید و روی این کارت در سه جا به طور نمونه امضاء بفرمائید.

(نفر اول حساب جاری را باز می کند و از کارمند بانک دفترچه حساب و دفترچه چک می گیرد. خانم بشیر پیش کارمند بانک می رسد و می گوید.)

خانم بشیر: آقا می خواهم این چک سه هزار روپیه ای را نقد کنم.

کارمند بانک: لطفاً پشت این چک را امضاء بفرمائید.

خانم بشیر: چشم! (بعد از امضاء) بفرمائید.

کارمند بانک: بفرمائید این نشان را پیش صندوق دار ببرید.

خانم بشیر: چشم آقا، خیلی متشکرم

صندوق دار: خانم! شماره نشان شما چیست؟

خانم بشیر: شماره پانزده

صندوق دار: بفرمائید خانم! قبل از اینکه اینجا را ترک کنید، پول های خود را بشمارید.

خانم بشیر: (پس از شمردن پول) آقا یک دنیا ممنونم. خدا حافظ شما

صندوق دار: خدا نگهدار شما!

(دکتر آفتاب اصغر)

فرہنگ

بانک : بینک	نفر اول : پہلا آدمی
حساب : اکاؤنٹ	حساب جاری : کرنٹ اکاؤنٹ
حساب پس انداز : سیونگ اکاؤنٹ	فرم : فارم
کارت : کارڈ	امضاء : دستخط
دفترچہ حساب : چھوٹی اکاؤنٹ بک	دفترچہ چک : چیک بک
نقد کنم : کیش کراؤں	نشان : ٹوکن
صندوق دار : خزانچی، کیشیئر	شمارہ : نمبر
با کمال میل : بڑی خوشی سے	یک دنیا مضمونم : بہت زیادہ مضمون ہوں

تمرین

۱- خالی جگہیں پُر کیجیے :

- ۱- می خواہم حساب -----
- ۲- این فرم را پُر -----
- ۳- لطفاً ----- این چک ----- بفرمائید۔
- ۴- این نشان را پیش ----- بپسید۔
- ۵- خانم بشیر ----- کارمند بانک می رسد۔

دُعا

خُدا یا! ما به تو دل می سپاریم
پناهی جُز تو در عالم نداریم
به مهر خود دعای ما روا کن
به ما اندیشه نیکو عطا کن
خداوند! تو خود ما را پر آن دار
که خوش رفتار باشیم و نیکو کار
همیشه راستگو باشیم و خوش شُرو
برای مردم آزرده، دلجو
دلی هرگز ز دست ما نرنجد
نباشد هیچیک از کار ما، بُد
ز ما راضی شوند آموزگاران
نگردد کاهلی از ما نمایان
بُود مادر ز ما همواره خوشنود
دهیم انجام فرمان پدر زود
ز ما میهن همه آباد گردد
ز آزار بندگان آزاد گردد

(عباس یحیی شریف)

فرہنگ

خُدا یا : اے خدا !

بہ تو : تجھ کو، تجھے

می سپاریم : ہم سونپتے ہیں

پناہی : کوئی پناہ

جُز تو : تیرے سوا

بہ مہر خود : اپنے لطف و کرم سے

رواگن : قبول کر

اندیشۂ نیکو : اچھی سوچ

خوش رفتار : خوش کردار

خوشرو : ہنس مکھ

مردم آرزو : دکھی لوگ

دلجو : دلجوئی کرنے والا، ہمت بندھانے والا

نرنجد : نہ دکھے، تکلیف نہ پہنچے

آموزگار ان : آموزگار کی جمع، استاد

ہموارہ : ہمیشہ

زود : جلدی

میہن : وطن

برآں دار : اس پر لگائے رکھ، اس کی توفیق عطا فرما

تمرین

۱- یہ نظم زبانی یاد کیجیے۔

۲- آخری چار شعروں کو فارسی نثر میں لکھیے۔

۳- خوش رفتار ، نگو کار ، راستگو ، خوشرو کو جملوں میں استعمال کیجیے۔

۴- ”خدا یا“ اور ”خداوند“ کے آخر میں ”الف“ کیا ہے؟ ایسے ہی پانچ الفاظ

اور بنائیے۔

۵- مندرجہ ذیل افعال گرامر کے اعتبار سے کیا ہیں :

می سپاریم ، کن ، باشیم ، شوند ، دار